كتاب الترجمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ارسل الرسل واوضح السبل واكمل لنا النعمة
واعظم علينا المنة بالاسلام والسنة وانزل الكتاب تبيانا
لكل شي وانذارا لكل حي فهو الفصل ليس بالهزل من تركه
من جبار قصمه الله ومن ابتغى الهدى في غيره اضله الله
وصلى الله على محمد سيد الورى وعلى اله مصابيح الدجا ومفا
تيح الهدى اما بعد فان هذا الكتاب ترجمان القرآن
جمعته على ترتيبه بعد ان بالغت في تهذيبه وفقنا الله واياكم
لما يحب ويرضى وجنبنا الضلالة والهوى فانه خير مسئول
ولكم مامول بدانك ترجمان تعريب بود زبانست دردى بسه
لغتست ترجمان وترجمان وترجمان الترجمة تفسير كردن

زبان بلغتي ديكر العوذ والعياذ پناه كرفتن بكسى باچيزى
يا بجاي اعوذ پناه كيرم من بالله بخداي عز وجل من الشيطان
ديو الشيطان الشياطين جمع الرجيم رانده ونفرين
الاسم نام الاسماء والاسامى جمع ليسم بسم الله
بنام خداي الرحمن بزرك بخشايش الرحيم بسيار بخشايش

فاتحة الكتاب سبع ايات

الحمد لله شكر وستايش وستايش خدايرا عز وجل حمد بستود
مردى تحمد بستايد مردى حمدا ستودني فهو حامدا وثمردى
ستاينده است وذاك محمود واو مردى ستوده است
ما حمد ولم تحمد نستود مردى لا الحمد ومن تحمد نستايد مرد
لتحمد بايد كه بستايد مردى احمد بستايم نوستايد لا الحمد

مستتای تو مر الله خداوند و پروردکار العالم این
جهان و آن جهان و هرچه آفرینه است اندروی العالمون
جمع الملک و الملک و المالک باذشاه الیوم روز الایام جمع الدین
جزا داذن و حکم کردن و مقهور کردن و فریاذ بردار کشتن
یوم الدین روز حسنات و جزا ایاک ترا خدای وندرا
نعبد ی پرستیم ما عبد پرستید مرد ی یعبد می پرستد
عبادة پرستیذنی نستعین یاری خواهیم هم ما الاستعانة
یاری خواستن المستعان آن که ازوی یاری خواهند [illegible]
اهدنا راه نمای تو مارا هدی راه نمود مرد ی و ردین
و راه یافت یهدی راه نماید مرد ی هدی راه نمودن
الهدی راه نمودن و ردین و راه یافتن و دان الصراط

و السراط و السبیل و الطریق راه المستقیم راه راست
الاستقامة راست شدن و راست استاذن الذی آن
مردی اللذان آن دو مرد الذین آن گروهی مردان
التی آن زن اللتان آن دو زن اللاتی و اللواتی و اللات
آن گروهی زنان انعمت علیهم نعمت داذی تو ایشان را
الانعام نعمت داذن و چشم روشن کرد انیذن و علی
بر علیه بر و مرد علیهما بر ایشان دو مرد علیهم بر ایشان
گروهی مردان علیهما بر و زن علیهما بر ایشان دو زن علیهن
بر ایشان گروهی زنان علیک بر تو مرد علیکما بر شما دو
مرد علیکم بر شما گروهی مردان علیک بر تو زن علیکما بر شما
دو زن علیکن بر شما گروهی زنان علی بر من علینا بر ما

غیر جز و نه المغضوب علیهم که خشم گرفته بر ایشان غضب

علیه خشم گرفت بر وی اغضب علیه خشم گیر و بر وی

الغضب خشم گرفتن ولا الضالین و نه گمراهان ضل

گمراه شد مردی یضل و یضل گمراه شود الضلال و الضلالة

گمراه شدن امین و امین چنین باد و هی کلمه شد

یا نیه سورة البقرة مایتان وثمانون وسبع ایات

الم ای انا الله اعلم منم خدای سزای پرستش می دانم

اعلم می دانم ذلک الکتاب ای هذا الکتاب این کتاب لا ریب

فیه هیچ شکی نیست در وی هدی ای هادیا راه نماینده

است للمتقین پرهیزکاران را الاتقاء حذر کردن یؤمنون

ایمان می آورند الایمان بگرویدن و راست داشتن چیزی

ایمن کردانیدن بالغیب بناپیدا یعنی قیامت و بهشت

و دوزخ ویقیمون بپای می دارند الصلوة نماز الصلوات

جمع الاقامة بپای داشتن چیزی و بران مداومت کردن

و راست کردن چیزی و بپای کردن و مما و از آنچه

رزقناهم روزی دادیم ما ایشان را رزق روزی

داد مردی را رزق روزی و هذا رزقا روزی دادنی

ینفقون نفقه می کنند الانفاق نفقه کردن بما آنچه

انزل فرو فرستاده است الانزال فرو فرستادن

و فرو آوردن انزل فرو فرستاد ینزل انزالا شد

الیک سوی تو مرحا الانزال فرو فرستادن و فرو آوردن

انزل فرو فرستاد مرصلی ینزل فرو فرستد الخ ماجه مانه

ما هرجه من قبلك از بیش تو مر ... بالاخرة وبراك
اخرت هو او مرهما ایشان دو مرهم ایشان کرو
هی مردانی هی ان ازن هما دو زن هن ان کروهی زنان
الایقان ی کمان شذن یوقنون ی کمان شوند ذکران
مرضا ذکران دو مرضا تکران زن تانکران دو زن اولیک
ان کروهی مردان و زنان علی هدی بوراه راست
المفلحون رستکاران الافلاح رستکی انه کفروه ویرو
ذی نایافتن و بقا یافتن ان دان وان بدرستی و انی
ان وانی بدرستی که من انا وانا بدرستی که ما
کفروا کافر شذند ایشان الکفر کافر شدن سواء ککد
یکسانست الانذار بیم کردن و اکاهی واذن اانذرتهم

ای بیم کردی تو ایشان را ام یا لم تنذرهم بیم نکردی تو ایشان را
ختم الله مهر نهاد خدای الختم مهر نهاذ ختما مهر نهادنی الختم مهر
کردن القلب دل علی قلوبهم بردلهاء ایشان السمع اشنوای
الاسماع جمع البصر بینای وعلی ابصارهم بر بینایهاء ایشان
الغشی والغشاوة بوشش لها و مرهالهما ایشان دو مردا
لهم ایشان کروهی مرد انرا لهما ان زن را لهما ایشان دو زنرا
لهن ایشان کروهی زنانرا عذاب عظیم عذابی بزرک الانسان مردم
الناس مردمان من کیست من ان کس من یقول کس هست
که می کوید التول کفتن الاخر واپسین امنا ایمان اوردیم
وما هم بمؤمنین ونیستند ایشان مؤمنان المخادعة والخداع
باکسی فریب اوردن تخادعون الله فریبی ارند با خدای خدع

بفريبند تخدع خدعا وما يخدعون فريبند الا انفسهم مگر تنها
خويش را النفس تن الانفس والنفوس جمع وما يشعرون
ونمی دانند الشعر دانستن شعر بدانست مردی يشعر بداند
في قلوبهم در دلهاء ايشان مرض شكی ونفاق المرض بيماری
الزيادة افزودن شدن وافزودن كردن فزادهم الله بيفزود
ايشانرا خدای عذاب اليم عذابی دردناك كانوا بودند ايشان
الكون والكينونة بودن يكذبون دروغ می گويند كذب
دروغ گفت مردی يكذب دروغ گويد كذبا دروغ گفتن
يكذبون بدروغ می دارند التكذيب بدروغ داشتن وانتن
اذ فاذا انگاه واذا قيل لهم وچون گويند ايشانرا لا
تفسدوا تباه مكنيد الافساد فساد كردن المفسدون
تباهی كنندگان في الارض زمين الارضون جمع انما بدرستی انا نحن
المصلحون [illegible] بدرستی كه ما الاصلاح باصلاح آوردن كارجننده

السفيه كم خرد السفها جمع الابلهان
ولكن وليكن لا يعلمون نمی دانند علم بدانست يعلم
بداند علما دانستن فهو عالم او مردی داناست
اعلم بدان لا نعلم ندان واذا لقوا وچون بينند
اللقاء ديدن ورسيدن واذا خلوا وچون خالی
شوند الخلا والخلو خالی شدن وباز اشتن
الی شياطينهم وادیوان خويش انا معكم
ما واشمايم مع وا معه وا ومردد الاستهزاء
افسوس داشتن مستهزئون افسوس دارند
كان الله كشيدن ودر ظلالت فرو گذا
شتن ويمدهم وفرو می گذارد ايشانرا
في طغيانهم در ضلالت ايشان العمه سرگشته
شدن يعمهون سرگشته می شوند الاشترا
خريدن وفروختن اشتروا بخريد مردی

علمتنا آموزانيد تو مارا

يشتري بخرد اشترا خريد فهو مشتري
او مرد خرنده است ما اشتري ولم يشتري
نخريد مردي لا يشتري ولن يشتري
نخرد مردي ليشتري بايد كي بخرد مردي
لا يشتري بايد كي نخرد مردي اشتروا
بخريدند لا تشتر مخر تو مرد اشترو بخريد
ايشان كه خريدند فما ربحت سود مند نيامد
تجارتهم بازرگاني ايشان الربح سود كردن
الاهتدا راه راست يافتن المهتدين راه يابت
ياوندگان مثلهم كمثل الذي چون صفت
آن كسي استوقد بيفروخت الاستيقاد
بيفروختن آتش النار آتش النيران جمع
كلما آنگاه اضاءت روشن شد الاضاءة روشن
شدن

حوله گرداگرد ذهب الله بنورهم ببرد
خداي نور ايشان الترك دست بر داشتن
تركهم بگذاشت ايشانرا الظلمات تاريكيها
جمع ظلمة الابصار ديدن لا يبصرون نمي
بينند صم كرانند الاصم كر بكم گنگانند
عمي كورانند الابكم گنگ الاعمى كور الرجوع
باز گشتن لا يرجعون باز نمي گردند او الصيب
يا چون باران سخت من السما از ميغ بلند
الرعد بانگ كردن ابر البرق آتش
الجعل كردن يجعلون مي كنند اصابعهم
انگشتهاي خويش الاصبع انگشت في
آذانهم در گوشهاي خويش الاذن گوش
الاذان جمع الصواعق آوازهاي سخت

جمع صاعقة حذر الموت حذر کردن از مرگ
الحذر پرهیز کردن حذرت پرهیز کردم
احذر پرهیز کنم الموت بمردن مات
بمرد مردی یموت بمیرد مت بمیر تو مرد لا تمت
ممیر تو مرد میت مرده. محیط بالکافرین
هلاک کننده است کافران را الاحاطة
گرد بر آمدن و هلاک کردن و بدانستن
کاد خواست کی باشد و یکاد خواهد
وما کادوا یفعلون و نخواستند کی بکنند
خطف بربوذ یخطف برباید خطفت بربودم
الخطف ربوذن کلما هرگاه مشی برفت
مردی یمشی برود المشی رفتن مشوا برفتند
ایشان مردان اظلم تاریک شد اظلاما
یظلم تاریک شود

قاموا باستادند از کارها مردان
قام باستاد مردی یقوم باستد القیام استادن
و بر خاستن و بسر بردن کاری و لو شاء الله
اگر خواستی خدای المشیة خواستن شئت
خواستم اشاء خواهم ان شاء الله اگر خواهد
خدای ما شاء الله کان انچ خواهد خدای بباشد
و لو شئنا اگر ما خواستیم و ما تشاؤون و نخواهید
شما الا ان یشاء الله مگر کی خواهد خدای لذهب
بسمعهم هر اینه ببردی شنوای ایشان الذهاب
بشدن ذهبت بشدم اذهب بشوم اذهب بشو تو
مرد لا تذهب مشو ذهب به ببرد او را علی
کل شیء بر همه چیزی القدیر و القادر توانا
المقتدر توانا یا ایها الناس ای مردمان
با حرف ندا است ای منادای مفرد ست ها تنبیه

است

الناس تونت ای است خلقکم بیافرید شمارا الخلق افریدن
الخلاق والخالق افریدکار لعل مگر لعلکم مگر
شما تتقون حذر کنید شما جعل بکرد و بیافرید برا
شما بساطی الفرش والفراش هر دو بگستر اشد
السماء آسمان بنا سقفی الماء آب اخرج بیرون
آورد الاخراج بیرون آوردن الثمرات میوها
جمع ثمرة الانداد همتایان جمع ند انت تو مرد
انتما شما دو مرد انتم شما مردان انا من نحن ما
التنزیل فرو فرستادن دفر داوردن الاتیان آمدن
ای آمد مردی اتیت آمدم فأتوا بسورة بیاورید
سورتی میانی زود بود ذکی ساوم المثل مانند
الامثال جمع الشهید والشاهد گواه و حاضر
الشهداء والشاهدون جمع وادعوا شهداکم بخوانید

العبد بنده عبدنا بنده ما
العباد جمع

بیدکواهان شمارا دون جز ونه الصدق راست
گفتن وراست گردانیدن اصدق راست
گوی تر صادق الوعد راست کننده وعده
فان لم تفعلوا واگر نکنید ولن تفعلوا وهر
گز نکنند الوقود والحطب هیزم الاحجار و
الحجارة سنگها جمع حجر الاعداد ساختن اعدت
ساخته شده است التبشیر مژدگان دادن
العمل کار کردن عملوا کردند الصالحات
کارهای نیک الصالحة نیکی وجنات بوستانها
جمع جنة الجنة بهشت الجری رفتن تجری می
رود من تحتها ای من تحت اشجارها در زیر
درختهای آن الشجرة درخت الانهار را
جویها جمع نهر وأتوا به واوردند ایشان

متشابها بهم مانند التشابه بهم مانند الزوج
والزوجة جفت ازواج زنانی مطهرة پاک کرده ابنه
التطهير پاک کرده ایدن خلد جاوید شد تجلد جاو
ید شود الخلود جاوید شدن خالدین جاوید شو
ندگان الاستحیا شرم داشتن و زنده بلد آشتن
لا یستحیی شرم ندارد ان یضرب که بیدا کند مثلا
مثلی الضرب بزدن و نقش بر بر کردن بعوضة
پشه فما فوقها آنچه که از اشت الحق درست
عبدنا بنده ما العبد بنده العبید جمع ماذا چه چیز
اراد خواست الارادة خواستن یضل بی راه
کرد اند الاضلال بی راه کرد ایدن مردون
اللّه از جز خدای ذا و هذا این مرد ذان و هذان
این دو مرد هولا این گروهی مردان و زنان هذه

این زن هاتان این دو زن الکثیر بسیار وما
یضل بی راه نکرد اند الفاسقین بیرون ایندگان
از فرمان خدای جمع فاسق النقض شکستن عهد
و ناب باز دادن المیثاق من بعد از پس میثاقه
استوار شدن ان القطع بریدن قطع بریدم
الامر فرمودن مر بفرمای تو مرد الوصل پیوستن
وصل پیوست یصل پیوندد صل پیوند تو مرد
ان یوصل که پیوندند الخاسرون زیان کاران
خسر زیان کار شد مردی یخسر زیان کار شود
الخسران زیان کار شدن امواتا مردگان جمع
میت الاحیا زنده کرد ایدن احییت زنده کرده ا
نیم احی زنده کرد انم من الاماتة میرانیدن
یمیت بمیراند جمیعا همه ثم پس استوی قصد کرد

التوبة راست کردن فتوبوا بهن باوریز اسما بغارا
سبع سموات هفت اسمان الملایکة فرشتکان
جمع ملک الخلیفة خلیفه الخلایف جمع السفک
خون ریختن یسفک الدما بریزد خونها التسبیح
خدا را پاکی از همه عیبها یاد کردن نسبح بحمدک
تسبیح می کنیم بستایش تو التقدیس پاکی کردن
و پاکی صفت کردن نقدس لک بپاکی صفت می کنیم
ترا التعلیم فرا کسی اموختن عرض عرضه کرد
یعرض عرضه می کند عرضا عرضه کردن عرضنا
عرض کردیم الانبا خبر دادن انبئونی مرا
خبر دهید سبحانک دور از عیب و پاکی ترا است
الحکیم درست کار و درست گفتار الحکما جمع الابدا
اشکارا کردن تبدون اشکارا می کنید شما

کتم بپوشید کتمتم کتمان السجده سر بر زمین
نهادن اسجدوا سجده کنید الابا سر باز زدن ابی سر باز
زد الاستکبار کردن کشی کردن سکن
ارام گرفتن اسکن ساکن شو اسکن ارام گیر
تو مرد لا تسکن ارام مگیر تو مرد الاکل خوردن
اکل بخورد کلا بخورید حیث هرجا شیتم خواستید
شما قرب نزدیک جستن شد القرب نزدیک
شدن القربان نزدیکی جستن شدن لا تقربا
نزدیک مشوید شما الازلال بلغزانیدن الرجع
واکردیدن ترجعون وا می کردانید شما را
کیف چکونه هبط فرو امد یهبط هبوطا العدو
دشمن الاعدا جمع الاستقرار ارام گرفتن
مستقر جای ارام رغدا فراخ رغد بسیار

نعمت شد یو عز دعزا الظالمون ستمکاران جمع
ظالم متاعا برخوردارى الى حین تا هنگامی
تلقى فرا گرفت یتلقى تلقیا کلمات سخنها جمع کلمة
تاب علیه توبه داد او را یتوب توبة دهد التوبة
توبه کردن و توبه دادن التواب توبه دهنده
و توبه کننده الآیة نشان الآیات جمع تبع
پس روی کرد یتبع تباعة خاف بترسید یخاف
بترسد الخوف ترسیدن حزن اندوه گین شد یحزن
حزنا اصحاب النار اهل دوزخ یا بنی اسرائیل
ای فرزندان یعقوب الذکر و الذکرى
یاد کردن یعنی نعمت من الرهبة والرهب
ترسیدن رهب بترسید یرهب بترسد و
ایای فارهبون بترسید از من الایفاء وفا کردن

اوفوا بعهدی وفا کنید بپیمان من التصدیق راست
کردن اشتروا الاول بیشیی الثمن بها القلیل اندک
ایای فاتقون حذر کنید لبس من لبس پوشید
کرد مردى یلبس لبسا و تکتموا الحق ای و لا تکتموا
و مپوشید حق را الاتناد اذن ارکعوا ای
صلوا نماز کنید البر نیکوى کردن و بدی
فن طاعت و راست شدن سوگند بودن
نیکوی کردم ابر نیکوى کم العلیم دانا
کل همه کلما جمله ان الیه بدو مرد نسی فراموش
کرد ینسى فراموش کند النسیان فراموش
کردن تلى بخواند یتلو بخواند التلاوة خواندن
تتلوا می خوانید شما عقل دریافت و خردمند
شد یعقل عقلا الصبر شکیبایی کردن

اصبروا شکیبائی کنید صبر شکیبائی کردن
الکبیرة ای ثقیلة گران است الخاشع ترسکار
یظنون یقین می دانند الظن گمان بردن و
یقین دانستن عنها لزان عنی ازمن عنا از
ما یعضکم بوحی از شما یا بابنا نشانهای ما
الملاقات کسی را دیدن وجبه ای رسیدن التفضیل
فضل نهادن الجزا پاداش دادن و بگزاردن
قبل پذیرفت یقبل قبولا عدل بدلی شفاعة
خواهشی اخذ فرا گرفت یاخذ اخذا خذ فرا
گیر النصر یاری کردن ولا هم ینصرون
وایشانرا یاری نکنند المنجیة برهانید من آل
فرعون از اتباع فرعون السوم رنج و خوار کردن
یسومونکم می چشانیدند شمارا سوء

العذاب سختی عذاب التذبیح بسیار کشتن
یذبحون می کشند ابنائکم پسران شمارا جمع ابن
الاستحیا شرم داشتن و زنده گذاشتن ویستحیون زن
نده می گذاشتند نساءکم زنان شمارا البلا مکروه
رسانیدن و نعمت دادن واز مودن الفرق جدا
کردن البحر دریا البحار و البحور و الابحر
جمع الانجاء برهانیدن الاغراق غرق کردن
المواعد وعده دادن کسی را اربعین لیلة چهل
شب الاتخاذ فرا گرفتن العجل گوساله العفو
فرو گذاشتن جرم لعلکم کاد الشکر سپاس
داری کردن لقومه قوم خویش را الفرقان کتابی
که جدا کند میان حق و باطل البارئ آفریننده
خیره بینه جهرة معاینه الروية دیدن رای یرید

بری ببیند نری ببینیم ما رو ببین تو مرد زبا ببینید
شما دو سرد را و ببینید شما مردات زای ببین تو زن
زبا ببینید شما دو زن زبن ببینید شما زنان الظلم
ستم کردن القتل کشتن عند نزدیک عندی
نزدیک من عندنا نزدیک ما لن نؤمن لک براست
نداریم ترا دلکران نظر بنکرستن ینظر نظرا
ثم بعثناکم پس زنده کردانیدیم شما را البعث زنده
کردانیدن و برانگیختن و فرستادن ظللنا سایه وان
کردانیدیم الغمام میغ کی افاق را فرا پوشاند المن
ترنگبین السلوی سمانه التصدیق راست گفتن و راست
کردانیدن وعده الطیب حلال و پاک الطیبات
جمع القریة دیه القری جمع عنا ذنوبنا فرو نه
گناهای ما الحط فرو نهادن حتی تا الدخول در شدن

ادخلوا درای تو مرد الباب در الذنب والخطیئة
گناه الذنوب والخطایا جمع الغفران والمغفرة
بیامورزیدن نغفر بیامرزیم غفرنا بیامرز
زیدیم ما الاحسان نیکوی کردن المحسن نیکوکار
التبدیل بدل کردن فبدل بدل کرد هرک بدل کند
انزلنا الرجز عذاب الفسوق بیرون آمدن
از فرمان خدای تعالی الاستسقاء آب خوا
ستن استسقی آب خواست بعصاک بعصای تو
العصا عکازه العصی جمع الانفجار شادید شدن
فانفجرت روان شد اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
قد علم بشنی اناس مردمان کل اناس هر قومی را
مشربهم آب خورش الشرب آشامیدن شرب
بیاشامید تشرب بیاشامد ولا تعثوا تباه مکنید

عثی فساد کرد یعثی فساد کند عثیا فساد کردنی
علی طعام واحد بر یک طعام الدعا خواندن دعا
خواند الانبات بر رویانیدن د برستن ثبت بر رو
بانده زمین البقل تره القثا خیار الفوم و الثوم
سیر العدس می جو البصل پیاز الاستبدال بدل
کردن ادنی خسیس تر المصر شهر الامصار
جمع سألتم خواستید شما السؤال والمسئلة
خواستن و بر بیدن وضربت علیهم الذلة والمسکنة
نهاده شد بر ایشان سرگذشت الذلة و الزلة
والذلة خوار شدن المسکنة درویش شدن با
باز گشت مردی و افراد باد بوو بوا بتو باتمی بر
دادی گناه من با باثمه بر داشت گناه او النبی
انک او را بفرستند تا مردم را خبر کند

واگاه کننده از خدای تعالی الانبیا و النبیون جمع
عصی نافرمانی کرد یعصی عصیانا عصوا
نافرمانی کردند الاعتداء از حد در گذشتن
و بیداد کردن هادوا جهود شدند مرد که یهود
هودا و هیادة هدنا توبه کردیم ما القصا
ری ترسایان جمع نصرانی الصابئین از دینی
بدینی شوندگان صبی از دینی بدینی شد یصبی
صبوا الصالح نیک مرد المیثاق عهد و پیمان
و رفعنا بر داشتیم الرفع برداشتن فوق زبر فو
قه زبر او فوقکم زبر شما الطور و الجبل کوه
بقوة بجد و جهد التولی بر گشتن تولیتم بر گشتید ا
تتولوا بر مگردید لولا اگر نه الفضل فضل کردن
و افزون شدن الرحم و الرحمة بخشودن لقد بدرستی

السبت شنبه فوذه بوذگان الخسود دور شدن خا
سين داں اخسوا دور شوند نکالا عبرتی
بين يديه بيش ان موعظة بند دادن الذبح
کشتن ان تذبحوا انکه بکشيد البقرة ماده گاو الهزوا
افسوس الجاهل نادان جهل نادان شد مردی
يجهل جهلا وجهالة بين پيدا کنند التبيين پيدا
کردن ما هي چيست ان الفارض پير گاو البکر
جوان عوان ميانه نه پير و نه جوان بين ميان بيني
وبينك ميان من و تو الفعل کردن افعلوا کنيد
ما تؤمرون انچه مي فرمايند شما را ما لونها چيست
لون او اللون رنگ صفراء زرد فاقع نيک
زرد السرور شاد شدن و شاد کردن تسر
کنند البقر گاو نام جنس است الذلول رام

رام کرده الاثارة شورانيدن زمين و گرد
برانگيختن السقي آب دادن الحرث کشت کاريدن
التسليم سلامت دادن و سلام کردن مسلمة
سلامت داده از همه عيبها الاشية فيها نيست
بيشان درو الان اکنون جيت بالحق اور
دی حق المجي آمدن جي بيا تو مرد فادارءتم
خلاف کرديد شما البدار با يکديگر خلاف
کردن کذلك همچنين الموتى مردگان يريکم
فرا شما نمايند قست سخت دل شد يقسو سخت دل
شود القسوة والقساوة سخت دل شدن او اشد
يا سخت تر يتفجر روان شود التفجر روان شدن
يشقق شکافته شود التشقق شکافته شدن
يخرج بيرون آيد الخروج بيرون آمدن الخشية ترس

سيدن

خستی بتر سیدن الغفلة و الغفول غافل شدن غمه
ازاخ افتطمعون طمع می دارید طمع طمع داشتن مردی
بطمع طمعا و طعاما الفریق گروه سمع بشنود یسمع
سمعا و سماعا الکلام سخن التحدیث حدیث کردن
التحدث تو هم حدیث می کنید شما ایشان را فتح الله
بگشاد خدای یفتح فتحا لیحاجوکم تا حجت گویند
و اسم الحاجة و الحجاج با کسی حجت گفتن
بسر دن پنهان می کنند الاسرار پنهان کردن
و اشکارا کردن یعلنون اشکارا می کنند
الاعلان اشکارا کردن امیون نا نویسندگان
جمع امی الامانی درغها و نهادن جمع امنیة
و اهم و نویسند ایشان الا یظنون مگر گمان
برندگان الظن گمان بردن و بدانستن ویل

وای یکتبون می نویسند الکتابة نبشتن باید
بایدیهم بدستهای خویش الید دست لیشتروا
تا بخرند یکسبون کسب می کنند الکسب
کسب کردن لن تمسنا نساید ما را المس
سودن ایاما روزها معدودة شموده العد
شمردن فلن یخلف الله خلاف نکند خدای تعالی
الاخلاف خلاف کردن بلی آری السیئة بدی
السیئات جمع الوالدان مادر و پدر الوالد پدر
الوالدة مادر الوالدات جمع ذوی القربی
خویشاوندان ذی القربی خویشاوند الیتامی
بی پدران جمع یتیم المساکین بیچارگان جمع
مسکین حسنا نیکوی معرضون روی
بگردانندگان الاعراض روی بگردانیدن

الدار سرای من دیار کم از سراهای شما
افرهم بزیر فنیند شما الاقرار اقرار داذن
وَقرر داذن یشهدون کواهی میدهند
شهید کواهی داذن یشهد کواهی دهد و حاضر شود
شهادة کواهی داذن تظاهرون هم پشت هی شوید
التظاهر هم پشت شدن الاثم بزه العدوان بیدا
کردن ۵ اساری و اسری اسیران الاسیر
دست کیر کرده تفدوهم و تفادوهم باز خرید شما
ایشانرا المفادات و الفدا کسی را از اسیری
باز خریدن محرم حرام کرده التحریم حرام کردن
الخزی رسوای خزی رسواشد یخزی رسوا شود
الحیوة الدنیا زندکانی دنیا یردون باز می کردانید
ایشانرا الرد باز کردانیدن رددت باز کردانیدم
من

اذ باز کردانم فلا یخفف سبک نکنند التخفیف
سبک کردن قفینا از پس فرا داشتیم التقفیه
از پس فرا داشتن جبری از جبری الرسول
والمرسل پیغامبر فرستاده البینات حجتهای
روشن جمع بینة ایدنا تقویت کردیم اورا
التأیید تقویت کردن روح القدس جبرئیل
علیه السلام جاکم امد بشما لا تهوی دوست
ندارد هوی دوست داشت مردی بهوی دوست
میدارد هوی دوست داشتن غلف درغلافها
الاغلف درغلاف لعنهم الله نفرین کرده است
ایشانرا خذای اللعن نفرین کردن یستفتحون
نصرت میخواهید الاستفتاح نصرت خوا
ستن عرفوا اشناختند عرف بشناخت یعرف

معرفةً بسما بذست بئس الرجل انت بذ مردی تو
البغی جد بردن من عباده از بندگان او مهین
خوار کننده الاهانة خوار کردن لم جرا
انبیاء الله پیغامبران خدای را الاشراب امیختن
واشربوا فی قلوبهم العجل وبیامیختند در دلهای
ایشان دوستی گوساله خالصةً ویژه فتمنوا
ارزو خواهند التمنی ارزو خواستن ولن یتمنوه
وبارزو نخواهند ایشانرا ابدا همیشه التقدیم
فرا پیش کردن والتقدم فرا پیش شدن قدمت فرا
پیش کردن ولتجدنهم وهر اینه بیابی
تو ایشانرا وجد بیافت مردی تجد وجدانا
ووجودًا احرص حریص تر حرص حریصی کرد
مردی تحرص حرصا حیی زیست مردی

تحی حیوة اشرکوا انباز اوردند الاشراک
انباز اوردن با خدای عزوجل ودّ ارزو کرد مردر
بودّ ودًّا وددتُ ارزوی کردم احدهم یکی از
ایشان لو یعمر اگر زندگانی دهند او را الف
سنة هزار سال وما هو ونیست او بمزحزحه دور
کننده او الزحزحة دور کردن البصیر بینای
ا/ادن دستوری خواستن البشری مژدگانی را
دن عاهدوا پیمان کردند المعاهدة با کسی پیمان
کردن نبذ بیفکند بینداختند وراء ظهورهم پس
پشتهای ایشان اکثرهم بیشتر ایشان کانهم
گویی کی ایشان علی ملک سلیمن یعنی در
روزگار پادشاهی او السحر جادوی کردن
سحر جادوی کرد یسحر جادوی کند بابل نام جایی است

هاروت وماروت دو فرشته اند در چاه بابل آوخته
الفتنة آزمایش فیتعلمون می آموزند التعلیم بیاموختن
ما یفرقون اخ جدای میکنند التفریق
جدای افکندن المرء مرد الضر گزند کردن
وما هم بضارین ونیستند ایشان گزند کنندگان
ما یضرهم اخ گزند کند ایشانرا ولا ینفعهم و سود
نکند ایشانرا نفع سود کردن ینفع نفعا ماله
نیست او را من خلاق هیچ نصیبی شروا بخریدند
ایشان شری خریدن مرد و بیوی شرا
المثوبة والثواب پاداش دادن راعنا گوش
دار ما المراعات گوش داشتن نظرنا گوش
داشتیم المشرک انباز گیرنده با خدای عز
وجل من خیر هیچ نیکی یختص هیچ خاص میکند

الاختصاص والخصوص خاص کردن ذو الفضل
خداوند فضل ما ننسخ اخ منسوخ کنیم نسخ
منسوخ کردن مرد ینسخ نسخا او ننسها یا
بترک آن فرو ما یهم الانساء فراموش کردن
وبترک چیزی فرمودن الولی یار و دوست
النصیر یار ام تریدون یا می خواهید شما ان تسئلوا
لوال کنید سئل بپرسیدند التبدیل بدل
کردن سواء السبیل راستی راه کفار کافر ن
جمع کافر الحسد بد خواستن التبیین بجای آورد
دن وهویدا شدن و درنک کردن اللبس هویدا
شدن واصفحوا جرم فراگذارید صفح جرم فراگذاشت
یصفح صفحا یاتی بامره آرذ کار خویش هودا
جهودان امانیهم آرزوهای ایشان هاتوا بیایید

البرهان حجة الاسلام مسلمان شدن وخدا ان
گذاشتن وفا کسی سپردن وکردن نهادن
من اسلم وجهه هر که کردن نهد و ویژه
کند دین خود را لیس نیست الیهود والهود
جهودان الیهود یلی حکم کرد مردی
یحکم حکما یختلفون بایک دیگر خلاف می کنند
الاختلاف بایک دیگر خلاف کردن ونزدیک
کسی شدن وامدن ومن اظلم ولیست ستم کار
تر ممن ازان کسی منع بازداشت یمنع منعا
مساجد الله مزگتهای خدای تعالی المسجد
یلی سعی بشتافت یسعی سعیا الخراب ویران
شدن خرب ویران شد یخرب خرابا المشرق
الجای افتاب برآید المغرب الجای افتاب فرو
شود

اینما هر کجا تولوا روی فرا کنید التولیة
روی فرا کردن ووالی کرد اینجا
ثم انجا وجه الله قبله خدای الوجه
روی الواسع فراخ نعمت رحمت الولد
فرزند القانت فرمان بردار البدیع
نوافرین قضی حکم کرد وکار محکم
کرد وبگزارد وتمام کرد یقضی
قضاء وقضی علیه بکشت اورا الامر
کار الامور جمع لولا جرا نه تکلم سخن
گوید واما التکلیم سخن گفتن باکسی
ارسلناک فرستادیم ماترا الارسال
فرستادن رضی خشنود شد یرضی ر
ضی الملة کیش اهواهم مرادهای ایشان

الهوا مراد حق تلاوته سزای خواندن او
الشفاعة خواهش ابتلی بیازمود مردی
یبتلی بیازماید ابتلا آزمودن اتمهن تمام
کردن ان کلمات را الاتمام تمام کردن
الامام بیش رو در دین و بیش نماز الذریة
نسل آدمی و بری الذریات و الذراری جمع
نال بیافت مردی ینال نیلا نلت بیافتم من
البیت خانه المثابه باز گشتن جای ثاب باز
گشت یثوب ثوبا الامن ایمن شدن مقام ابر
هیم ستلی است نشان پای وی بر انجا المصلی
نمازگاه عهدنا فرمودیم العهد فرمودن
و وصیت کردن الطایف گرد در آمده طاف
گرد در آمد یطوف طوفا و طوافا عاکف مقیم
شد

یعکف عکوفا فهو عاکف الرکع بشت خم کندکان
جمع راکع السجود سر بر زمین نهندکان جمع ساجد
البلد شهر البلاد جمع و امنا ایمن امتعه برخوردا
ری دهم اورا التمتع برخوردار داذن الاضطرار
بیچاره کردانیدن اضطر بیچاره کردانم اورا
المصیر شدن جای القواعد بنیادها جمع قاعده
التقبل فذ ابذبرفتن تقبل فذابذیرفت السمیع شنوا ی
الامه کروه مسلمه کردن نهنده الارا فرا نمود ن
ارنا فرا نمای مارا المناسک جایکاهها عبادت
و قربان جمع منسک و یزکیهم و باک کردا
ند ایشانرا التزکیه باک کردانیدن و ستودن
و زکوة مال بداذن و بستدن الحکم سخن درست
القرار جمند ولی همنا رغب عنه رغبت بکردانید ادو

ودَّعَبَ فیه رغبت کردد رو و یرغب رغبة ود
عبا ومن یرغب عن ملة ابرهیم سفیه نادان
شد بیفه سفها و سفاهة الاصطفا برگزیدن
التوصیة وصیت کردن وفرمودن لبنیه
لبسران خویش را یا بنی ای پسرک من یا بنی
ای پسران من الاسباط فرزندان یعقوب
جمع سبط الشقاق و المشاقة با یکدیگر
خلاف کردن فسیکفیکهم الله روز بود کی
کفایت کند ایشانرا خدا تعالی صبغة الله دین
خدای الحنیف مسلمان التوحید یکی گفتن
مخلصون ای موحدون یکی گویندگان
اعلم دانا تر حضر حاضر امد یحضر حضورا
آبایک پدران تو الاب پدر الآبا جمع خلت بگذشت

ها یعبدون چه پرستید شما الحاجونا ای حجت
میکویید شما با ما سیقول السفها زود بود
کی گویند بیخردان ماولیهم و چه بگردانید
ایشانرا قول وجه فرا الکردوی خویش را
التولیة روی فرا کردن و والی کردانیدن
وسطا بهتر کواران الوساطة بهتر کوار
شدن انقلب واکردند ینقلب انقلابا
العقب پاشنه الاعقاب جمع الاضاعة
ضایع کردن وضایع شدن الرئوف و
الرؤف مهربان التقلب برکردیدن و
واشدن فلنولینک هر اینه فرا کردانیم
ترا قبلة قبله ترضیها پسندی تو انرا
الشطر روی المسجد الحرام مسجد کعبه

اذا آنگاه الاسر ابتنگ شدن ولکلٍ قوم و
جهة وهر قومی را قبله ایست هو مولیها آن روی
بدان آورده است استباق با یک دیگر پیش
گرفتن و با یک دیگر تیر انداختن فاستبقوا
الخیرات با یک دیگر پیشی گیرید در خیرات
لئلا یکون تا نباشد مالم تکونوا آنچ نبودید
شما احیا زندگان جمع حی ولنبلونکم هر آینه
بیازماییم شمارا بالجوع برسنه شدن النقص
کم کردن النقصان کم شدن من الاموال از مالها
اذا اصابتهم چون برسد بدیشان الاصابة رسیدن
ویافتن وخواستن وصواب گفتن المصیبة غم واند
وهی رسد مر مرد را الکفران ناسپاسی کردن
صلوات درودها صفا و مروه دو کوه است بمکه

شعائر الله نشانهای خدا در حج الحج کردن اعتمار
عمره کردن وزیادت کردن و قصد کردن فلا جناح
نیست بزه التطوف طواف کردن ان یطوف که طواف
کند التطوع خیری کردن که فریضه نبود و نه سنت
ومن تطوع خیرا وهر که برغبت خویش خیر کند
اجمعین جمله الانظار زمان دادن ولاهم ینظرون
ونه ایشانرا زمان دهند واختلاف اللیل والنهار
وآمد شد شب و روز الفلک والسفینة کشتی بث
پراکنده کرد یبث بثا الانبثاث پراکنده شدن
من کل دابة از هر جنبنده التصریف گردانیدن الریاح
بادها جمع ریح السحاب ابری که خویشتن را بکشد
التسخیر رام کردن المسخر رام کرده الاحباب دوست
داشتن و برگزیدن یحبونهم دوست میدارید ایشانرا

الحب والمحبة دوست داشتن القوة نیرو الشدید
سخت التبرء بیزار شدن اذ تبرء الذین اتبعوا چون
بیزار شدند آن کسانی که پس روی کردند ایشان را التقطع
پاره پاره کردن تقطعت بریده شد الاسباب پیوندها
جمع نسب کرة بازگردانید الکر بازگردانیدن الکرة
بازگشتن الحسرات پشیمانیها جمع حسرة خطوات الشیطان
راههای شیطان جمع خطوة وهی ما بین القدمین منش
هو بدا بالسوء بدی والفحشاء زشتی الالفا یافتن
الفینا یافتیم ما ینعق بانک بر گوسفند زدن مردی یعنی
نعقا المنادات والنداء کسی را آواز دادن المیتة مردار
اللحم گوشت اللحوم جمع الخنزیر خوک الخنازیر جمع
الاهلال آواز برآوردن وما اهل به لغیر الله آنک
بر نام جز خدای کشته باشد الباغی ستمکار غیر باغ

نه داده زن البطن شکم البطون جمع فما اصبرهم
چه شکیبا کرداند ایشان را الاصبار شکیبا کردانیدن
البعید دور قبل المشرق سوی مشرق قبل المغرب
سوی مغرب ابن السبیل راه گذری وفی الرقاب
یعنی مکاتبان الرقبة والجید گردن الباسا
درویشی الضرا سختی وبیماری وحین الباس
یعنی هنگام کارزار القصاص برابری پاداش
کردن القتلی کشتگان جمع قتیل الحر آزاد مرد
الانثی ماده الاناث جمع الاخ برادر الاخوة
والاخوان جمع المعروف نیکوی الاداء گزاردن
الغفار والغفور والغافر آمرزنده گناه الغافرون
والغفر جمع القریب نزدیکان العقل واللب خرد
الالباب والعقول جمع یا اولی الالباب ای خداوندان

خرذ الاقرب خويش نزديكتر الاقربون جمع حقا
واجب الايصا فرمودن و وصيت كردن الموصي
وصيت كننده الحنف ميل كردن الصيام و الصوم
[illegible] داشتن المريض و السقيم بيمار فعدة اي
[illegible]يدة برو بوذ روزه داشتن بعدد ان العدد
شمردن الاخرى ديكر الاخر جمع الاطاقة توا
نستن فدية بدل الشهر ماه الاشهر و الشهور
جمع اليسر آساني العسر دشخواري لتكملوا اتا تمام
شوذ كنند الاكمال تمام كردن العدة شمار التكبير
خداي را ببزركي ياذ كردن لتكبروا الله تا ببزر
كي ياذ كنيد خدا برا الاجابة و الاستجابة پاسخ كردن
اجيب پاسخ كردم من دعوة الداعي خواندن
خواننده فليستجيبوا الي كو پاسخ كنيد مرا رشد راه راست

يابند بوشند رشدا و رشادا الاحلال حلال كردن
الرفث سخن زشت گفتن و صحبت كردن اللباس
جامه در پوشيدني الاختيان خيانت كردن
تختانون انفسكم خيانت مي كنيد و اتنهاي
خويش المباشرة جماع كردن باشروهن صحبت
كنيد با زنان الابتغا جستن الخيط الابيض سپيدي
روز الخيط الاسود سياهي شب الصبح و الاصباح
و الفجر بامداد حدود الله حدهاي خداي تعالى الاد
لا رشوت دادن و فرو گذاشتن دلو و جنا او
ردن و تدلوا اي و لا تدلوا و رشوت مدهيد الحكام
حاكمان جمع حاكم فريقا پاره الهلال ماه نو الا
هلة جمع مواقيت وقتهاي پيدا من ابوابها از درها
ان المقاتلة و القتال با يك ديكر كارزار كردن

نفق یافت و بکروهن نفقاً حتی لاتکون فتنة
تا نباشد شرک و کفر فان انتهوا اگر باز ایستند الانتها
باز ایستادن الحرمة الخ واجب باشد نگاه داشتن آن
الحرمات جمع الفا بیفکنند ولاتلقوا و [illegible]
التهلکة هلاک الاحصار باز داشتن و از حاجی
را مانع پیش آید چون بیماری و دشمنی تا از حج باز ماند
فان احصرتم اگر باز داشته شوید فما استیسر الاستیسار
آسان شدن استیسر آسان شد الهدی قربان که
فرستند الرأس سر الرؤس جمع حتی یبلغ تا برسد
البلوغ رسیدن المحل الحاجی حلال بود کشتن قربان
اذی رنجی النسک قربانها جمع نسیکة التمتع برخورداری
داری گرفتن فمن تمتع هر که برخورد یا بقربان از حرم
بیرون آید ثلثة ایام سه روز سبعة هفت روز تلک

عشرة ده روز بود کاملة تمام حاضر المسجد
الحرام یعنی ساکنان مکة شدید العقاب سخت
عقوبت المعاقبة والعقاب عقوبت کردن اشهر
معلومات ماهها دانسته یعنی شوال و ذو
القعدة و ده روز از ذی الحجة فمن فرض هر که
فریضه کند الفرض فریضه کردن
المجادلة والجدال با کسی کاویدن در خصومت
تزود توشه گیرید التزود توشه برگرفتن الزاد
توشه التقوی پرهیزگاری فاذا افضتم
چون بازگردی بازگردند الافاضة بازگردی
بازگردیدن الاستغفار آمرزش خواستن
الحسنة نیکوی الحسنات جمع الموقف
والعرفات الحاجی الخ کنند المشعر الحرام

جای است کی انزا مزدلفه خوانند الوقایة نگاه
داشتن وقی نگاه داشتن یقی نگاه دارد
قه نگاه دار تو مرد قبا نگاه دارید شما
دو مرد قو نگاه دارید شما مردان قی نگاه
دار تو زن قبا نگاه دارید شما دو زن قین نگاه
دارید شما زنان قنا نگاه دارید ما را النصیب
والحظ والکفل بهر سریع الحساب زود
شمار الحساب والحسبان شمار کردن احسب
شمار کن تو مرد لا تحسب شمار مکن فمن
یعجل هر که بشتابد التعجل بشتافتن ومن
تاخر هر که بازپس ایستد الحشر گرد کردن
وبرانگیختن تحشرون برانگیزند شما را و را
کنند الاعجاب خوش امدن الاشهاد گواه

کردن وحاضر کردن یشهد الله گواهی کنند
خدا برا الد الخصام سخت خصومت لدا لد قومی
سخت خصومت السعی کار کردن الاهلاک هلاک
کردن النسل زه وزاد الفساد تباه شدن العزة
حمیت جاهلیت حسبه بسنده است او را حسبک
بسنده است ترا جهنم وسقر ولظی والهاویة
والحطمة دوزخ العود باز گشتن المعاد باز گشتن
جای ولبئس المهاد وبد قرارگاهی است المهاد
بستر المرضات خشنودی فی السلم در مسلمانی
کافة همه فان زللتم اگر بلغزید شما الزلل
بلغزیدن هل هست هل ینظرون ای چشم میدارند
الظلة سایه وان الظلل جمع سل بپرس کم
چند التزیین بیاراستن ویسخرون وافسوس

می دارند السحر و السخریة و السحری افسوس داشتن
حسب بداشت حسب بندارد الحسبان و الحسبة
بنداشتن الزلزلة و الزلزال جنبانیدن و زلزلوا
و جنبانیدند ایشانرا بانواع بلا منی کی من خیر
از مالی کره دشخوار ست عسی شاید کی بود کره
دشخوار داشتن کراهیة فهو کاره و ذلک
مکروه شد بزرگ الکبیر بزرگ و بزرگ الکبار
الکبار و الکبر اجمع الاکبر بزرگتر الاکابر
جمع الصد بکردانیدن لا یزالون و همیشه الاستطا
عة توانستن الارتداد برگشتن از مسلمانی و جز
آن و من یرتدد و هر که برگردد حبط باطل
شد حبط حبوطا هاجروا از مکه بمدینه آمدند از
برای دین المهاجرة از کسی ببریدن جاهدوا

کارزار کردند المجاهده و الجهاد کارزار کردن
رجاء و امید داشت و بتر سیدن برجوا رجا الخمر می
الخمور جمع المیسر قمار المنفعة سود المنافع
جمع العفو زیادت مال التفکر اندیشیدن المخالطة
لطة با کسی امیختن الاعنات در کاری افکندن
کی ازان بیرون نتوانند آمدن لاعنتکم در دشوا دری
افکند شما را النکح و النکاح بزنی کردن
و شوی کردن و جماع کردن الامة پرستار
الاماء جمع و لا تنکحوا و بزنی مکنید و لا تنکحوا
و بزنی مدهید الانکاح مرد را زن دادن
و زن را شوهر دادن التذکیر یاد آوردن
الحیض و المحیض باکی کی زنان را افتد الاعتزال
با یک سوی شدن طهر پاک شد یطهر طهارت

المتطهرين شستن حرث لكم كشتزارها
اند شما را فأتوا حرثكم بيايد بكشتزارهاى
خويش أنى شئتم چنانكه خواهيد انى ازكجا واز
كجا عرضة نشانه وسابع اليمين سوگند الايمان
جمع المؤاخذة كسى را بگناهى بگرفتن اللغو سوگندكى
كبرود بى قصد الايلاء والائتلاء سوگند خوردن
التربص چشم داشتن اربعة اشهر چهار ماه الفيء
بازگشتن وفاء بازگشت يفيء بازگردد فان فاؤا
اگر بازگرديد العزم دل بركارى نهادن
الطلاق رها شدن زن از شوهر المطلقات
زنان طلاق داده التطليق طلاق دادن
ثلثة قروء سه پاكى الواحد قرء والحليم
بردبار الحلم بردبارى لا يحل حلال نشود

الحلال حلال شدن وبيرون امدن از عدة وبيرون
امدن از رحم وواجب شدن عقوبت الرحم زه
دان الارحام جمع البعل شوهر البعول والبعولة
جمع احق سزاوارتر الرجل مرد الرجال
جمع الدرجة پايگاه بالا بر الدرجات جمع
مرة يك بار مرتان دو بار مرات بارها الامساك
نگاه داشتن التسريح رها كردن وموك لستانه
كردن الافتدا خويشتن را بازخريدن فلا تعتد وها
در مگذريد از آن التراجع بهم بازگشتن التعدى
فراگذاشتن الاجل زمان الاجال جمع الضرار
والمضارة گزند رسانيدن يكديگر را الوعظ
پند دادن وعظ يعظ وعظا وعظة بو عظ پند
مى دهد ندرى لا تعضل از شوى كردن باز داشتن

يعضل عضلا فلا تعضلوهن از شوى كردن باز مداريد
ان زنان را الزوج شوهر الازواج جمع التراضي
از يكديكر خشنود شدن اطهر وازكى پاكيزه تر
الارضاع شير دادن الحول والسنة والعام والحجة
سال الاحوال والسنون والاعوام والحجج جمع
الرضاعة والرضع شير خوردن والماضي رضع
وعلى المولود له بر بدر ولد براذ ولد بزايد الوالدة
زادن الكسوة جامه التكليف در خواستن چيزى
از كسى كى او را ازان رنج باشد الوسع طاقت لا تضار
بايذ كى زيان كند نرساند زنى را وارث ميراث يافت
برنده وارثة الوارث ميراث يابنده الفصال جدا
از شير باز كردن التشاور با يكديكر
مشورة كردن الاسترضاع شير دهنده جستن

مسلم فا سپردند بسليم تسليما التوفي جان برداشتن
وتمام فراستدن يتوفون جان ستانند ايشانرا
يتوفيكم جان بردارد شما را يذر دست بدارد
مردى يذرون دست بدارند ايشان مردان ذر
دست بدار تو مرد ذرا دست بداريد شما دو مرد
ذروا دست بداريد شما مردان الخبير آكاه از
همه چيزها التعريض سخن سر بسته گفتن الخطبة
زن خواستن الاكنان پنهان داشتن السر راز
لا تواعدوهن وعده مكنيد ان زنان را سرا الغى
نكاح عقدة النكاح بستن نكاح حتى يبلغ الكتاب
اجله يعنى تا بكذرد عدة الفرض بريد كردن
متعوهن متعه دهيد ان زنان را الموسع توانكر
المقتر درويش القدر والمقدار اندازه الاقدار

ق

المقادير جمع المقدار ثم الاصناف جمع يعفون
دست بدارند ايشان ز ايشان واتلنسوا ومگذاريد
الفضل بفضل كردن المحافظة نگاه بان بودن
بر چيزى الوسطى ميانگين رجالا پياده كان
جمع راجل ركبانا بر ستور نشستگان جمع
راكب الم تر اى ننگرستى الوف هزاران مردى
الذى يقرض آنكس الاقراض وام دادن
القرض وام القروض جمع المضاعفة افزون
كردن اضعافا افزونيها جمع ضعف القبض
تنگ كردن و پنجه فراگرفتن بسط دورى
فراخ كردن بسط يبسط بسطا الملأ والطويفه
گروهى بزرگان الطرائق جمع طالوت
نام ملكى است از بنى اسرائيل وسع فراخ ديد يسع

سعة

فهو واسع سعة زگ... بسطة زيادتى
الجسم والجسد والبدن تن الاجسام والاجساد
والابدان جمع التابوت صندوقى بوده است
در بنى اسرائيل در و صورت پيغامبران بود
حق تعالى بادم فرستاده بود السكينة
آرام دل بقية بازمانده الحمل برداشتن الفصول
از جاى رفتن الجند والجيش لشكر الجنود
والجيوش جمع طعم خورد يطعم طعما
الاعتراف بدست آب بركرفتن و خوردى
بكفين غرفة يك كف آب غرفة بيك كف
برداشتن المجاوزة بگذشتن از چيزى جالوت
نام ملكى است كافر الفئة والشرذمة گروه
غلب غلبه كرد يغلب غلبة وغلبا فهو غالب

بر زبردن آمد بیرون آ الافراغ لجت المنبث
برجای بداشتن القدم بیش پای الاقدام جمع
الهموم کسیستن لشکر الرفع برداشتن و قرار را
ذر الامثال باید دیگر کار از کردن
البیع خریدن و فروختن الخلة دوستی الحی زنده
همیشه القیوم و القیام و القم پایند السنة
خواب سبک النوم خفتن و کهنه شدن جامه
نام خفتن بنام خسبید مت خفتم من الکرسی
کرسی و کو بند کرسیه یعنی علمه دکو بند
بادشاهی و سلطانیت وی ادکران بار کرد
و برنج اورد بود او دا و اباده احفظ نگاه
داشتن تحفظ حفظا العلی و العالی و المتعالی
بزرگوار الاکراه بستم برکاری داشتن غوی بی

راه شد بغوی غیا و غوایة فهو غاو و الجمع غاون
و غوات الجبت و الطاغوت هرچ انرا پرستند بجز از
خدای تعالی الاستمساک دست درچیزی زدن العروة
گوشه با العروة الوثقی باصلی استوار الانفصام
گسسته شدن کی جدا نگردد النور روشن کننده
و روشنای الانوار جمع الشمس افتاب بگشت سر کشتنه
شد بهمت نهنگامی نگذشت بمر سر اخاویة افتاد
العروش شقف خانه العروش جمع مایة عام
صد سال لبث درنگ کرد بلبث لبثا الطعام خورش
الشراب هو ج بیاشامید التسنة بگردید و سال
زده شدن الحمار خر الحمیر و الحمر جمع العظم استخوان
العظام جمع الانشار از جای برداشتن الانشاد زنده
کردن کسابو شانید مرد برا بکسوا کسوه

الاطمینان بیارامیدن الطایر مرغ الطیور جمع الصور
جنبانیدن و باره باره کردن و دو فروا کردانیدن جزوا
پاره الاجزا جمع الحب دانه الحبة یک دانه الحبوب جمع
السنبلة خوشه السنبلات جمع الاتباع دررسانیدن و در
رسیدن و واپس کردن المن منت نهادن و عطا
دادن و بریدن الغنی توانگر و بی نیاز الاغنیا
جمع الابطال باطل کردن المراات والریا برای دید
کار کسی کار کردن الصوان سنگ سخت و تسوه التراب
خاک الوابل باران بزرگ قطره الصلد سنگ سخت
درفشان القدرة توانستن و بعدی بعلی تثبیتا یعنی
درست اعتقادی الربوة الربوه بالا ا اکل
والقطف بار درخت القطوف جمع منقعر یکده

الطل باران نرم النخل والنخیل درخت خرما
العنب انگور الاعناب جمع الکبر برآذبرآمدن
کبرت برآذبرآمدم من ذریة ضعفا ای ضعیف
الاعصار راه باد الاحتراق سوخته شدن التیمم
قصد کردن و تیمم کردن حلال الخبیث بزو پلید
حرام الاغماض اسان فراگرفتن در معاملت و
جستن فروگرفتن الحمید ستوده الفقر درویشی
نذر بر خویشتن واجب کرد بنذر نذرا النذر پیمان
کردن فنعماهی نیکوچیزیست الاخفا پنهان کردن
و اشکارا کردن الفقیر درویش الفقرا جمع
التکفیر فراگذاشتن جمع از گناه کار و کفارت
کردن سوگند و کافر کفن کسی را التوفیة
تمام فرادادن یوف الیکم تمام بدهید شمارا

التقفؤ بهفت بيارى بودن وازحرام بازايستادن
الليل شب الليالى جمع النهار روز الانهار والنهر
جمع السيما نشان فروتنى وخير الحاف اكاح كردن
السر نهان العلانية اشكارا الربا افزونى التخبط
[illegible]ردن وناقض عمل كردن المس ديوانكى
[illegible]ق ازپيش بشدن ما سلف انج بكذشت
محق بكاست يمحق محقا كفار بسيار كفر اثيم بزه
كار الادبار بپشت بكردن بقى باقى ماند يبقى بقا فاذنوا
اكاه باشيد اذن براستى وكوش فراداشتن يأذن
اذنا روس اموالكم سرمايها شما راس المال سرمايه
ذو عسرة خداوند تنك دستى فنظرة زمان دادنى
اى انظروا زمان دهيد اليسار والميسرة فراخ
دستى التداين بيكديكر فروختن بوام الدين وام

الديون جمع التسمية نام بردن المسمى نام بر العدل
داد وداد ميبنى الاملال والاملاء املا كردن بخس بكاست
يبخس بخسا وليه فيم او الاستشهاد كواه كردن
وكواهى خواستن ان تضل كه فراموش كند
احديهما يكى ازيشان دو زن التذكير ياد آور
دن وپند دادن سيم سر برامد بيسام سامه
الصغير خرد الاصغر خرد تر اقسط واقوم راستر
ادنى نزديكتر دنا نزديك شد يدنو دنوا الارتياب
بشك شدن التبايع بايكديكر بيع كردن الرهن
كرو الرهان جمع الرهن جمع الجمع مقبوضة
واكرفته التادية كزاردن الايمان ايمن دا
شتن الامانة والوديعة زينهارى الاثم بزه
اثيم بزه مند شد يأثم اثما فهو اثم المحاسبة شمار

شمار کردن التعذیب عذاب کردن الاطاعة والطاعة
فرمان بردن غفرانک امرزش تو می خواهیم الاکتساب
کسب کردن الاخطا خطا کردن الحمل والتحمیل
بار بر نهادن الاصر رنجی الطاقة توانایی المولی
خداوند و بسر عم و ازاد کننده و ازاد کرده
وهم عهد الموالی جمع

سورة آل عمران

التوریة کتاب موسی الانجیل کتاب عیسی الزبور
کتاب داود علیهم السلام الانتقام کینه کشیدن
خفی پوشیده شد خفا التصویر صورت کردن
الاحکام استوار کردن و باز داشتن از کار
المحکمات آن یکی معنی را محتمل بود المتشابهات
آن کی معنی بسیار را محتمل بود ام الکتاب اصل
کتاب الزیغ والزیغوغة از حق بکشتن التاویل

تفسیر کردن باز معنی باوی کردن الراسخون
استوار شدگان در عالم الرسوخ استوار شدن
وبیخ اور شدن الازاغة بکردانیدن الوهب
والهبة دادن هب لنا بده مارا الوهاب بخشنده
الجمع جمع کردن المیعاد والموعد وعده گاه
الاغنا باز داشتن وبی نیاز کردن و توانگر
کردانیدن الداب خوی وعادت لدن نز
دیک لدنک نزدیک تو لدنا نزدیک ما
الالتقا فاهم رسانیدن رای العین در چشم دیدار
عبرة پند گرفتن الاعتبار عبرت گرفتن وبا
ندیشه چیزی فرا شدن اولی الابصار خدا وند
بینایی ها الشهوة آرزوی الشهوات جمع
القنطار مال بسیار القناطیر جمع المقنطرة

جمع کرده الخیل اسبان سواری الخیول جمع
الذهب زر الفضة سیم التسویم بچرا کردن
ستوران و داغ کردن ایشان الانعام چهار
پایان جمع نعم شتر و گاو و گوسفند الاوب
والایاب بازگشتن المآب بازگشتن جای التنبئة
بآگاهانیدن انبئکم ای بیاگاهانم شمارا الرضوان
خشنود شدن بالاسحار سحرگاهان السحر بگی
شهد الله ای بین و اظهر پیدا کرد خدای قائما
بالقسط ایستاده براذ کردن اسلمت وجهی
ای اخلصت عملی ویژه کردم کار خویش الاخلاص
ویژه کردن المخلص رکدوی البلاغ و التبلیغ
رسانیدن الغرور فریبش الافتراء دروغ گفتن
فرا بافتن اللهم ای بار خدای النزع کشیدن

النزوع کشیده شدن التنازع ارزمند گشتن
الاعزاز عزیز کردن و قوی کردن
التقاة پرهیزکاران التحذیر ترسانیدن الصدر
سینه الصدور جمع الاحضار حاضر کردن
الامهات ال ابرهیم یعنی اسمعیل و اسحق
وال عمران یعنی موسی و هرون امرأة عمران
زن عمران یعنی حنة مادر مریم التحریر آزاد
کردن و نبشتن وضعتها بزاد اورا الوضع
بزادن و نهادن الذکر نرینه الذکور جمع
الانثی ماده الاناث جمع البنات رستن الاعاذة
پناه خواستن و پناه دادن التکفیل کسی را پایندان
چیزی کردانیدن کفلها زکریا پایندان او
کردانیدند زکریا را الکفالة پایندانی

کردن هل بایندانی کرد بکفل کفالة المحراب
خانهٔ بر بالا و جای امام در مسجد هنالک و هنالک
آنجا هاهنا اینجا الفضیلة دروز دادن و کرامتش
او کردن بکلمة من الله بسخنی از خدای یعنی
عیسی السید مهتر السادات جمع الحصور آنکه
او را بزنان حاجت نیفتد و آنکه خویشتن را از
زنان نگاه دارد الغلام کودک بسر بچه الغلمان
جمع العقیم و العاقر نازاینده الرمز اشارت کردن
الابکار و البکرة بامداد العشی شبانگاه از
نماز شام تا خفتن وقت فرمان بر زاری کرد مردی
و دعا کرد و دیر بایستاد در نماز بقنت قنوتا
النبا خبر الانبا جمع اوحی وحی کرد و الهام داد
یوحی القلم تیر بی پر الاقلام جمع ایهم کدام از ایشان

ایهم کدام از ایشان لدی نزدیک من لدنا نزدیک
ما الاختصام با یکدیگر خصومت کردن
المسیح عیسی الوجیه روی شناس المقربون
نزدیکان بخدای از فرشتگان و آدمی القرب
نزدیک آمدن المهد گاهواره المهد جمع الکهل
سی و ساله الکهول جمع خلق تقدیر کرد و بیا
فربرود دروغ گفت خلق خلقا البشر آدمی بلی را
گویند و جماعتی را گویند الطیر مرغ الهیئة و
الصورة و الشارة و الخلقة بیکر الصور و الهیات
والخلق جمع نفخ در دمید ینفخ نفخا الابرا درست
کردانیدن از بیماری البروبه شدن الاکمه
نابینای مادر زاد الابرص پیس الادخار ذخیره وا
نهادن الاحساس دیدن و یافتن الانصار یاران

جمع ناصر الحواریون خاصگان پیغامبران التحویر
سپید کردن حواریون یاران عیسی ایشانرا
حواری گفتندی کی گازری کردندی و گویند
از بهر آن ایشانرا از گناه پاک کرد الله بود
ند مکر بد سگالید یمکر مکرا خیر الماکرین
بهترین جزا دهندگان بمکر والذکر الحکیم یعنی
قرآن محکم و گویند واحکمت القصص والحدیث
سخن والقصص نی کردن و از بی فرا شدن التعالی
بلند شدن و بیامدن تعال بیا تو مرد تعالیا بیایید شما
دو مرد تعالوا تعالی بیا تو زن تعالیا تعالین الاسمهال
بزاری دعا کردن ها انتم ای نکنید شما هولا این
گروهی اولی و اخری واحد سزاوار نیز نفس
و ثمن و سمن و جزی و جدیر سزاوار الجمع والجماعة

والطایفة والمعشر والحزب والفوج والثلة
والزمرة والرهط والشیعة والشرذمة والنفر
گروه المعاشر والطوایف والاحزاب والزمر
والافواج جمع وجه النهار اول روز الدوم والدوام
والدیمومة همیشه شدن مادمت همیشه تو مادام
وما زال همیشه لا یزال همیشه باشد لوی زبان
بپیچ کردانیدند دهان بلوی لیّا بلیون السنتهم همی
کردانند زبانها چونیش الصدر سرهای سخت
البطانة دوست و بره الو تقصیر کردن و توا نستن
الخبال تباهی لا یالونکم خبالا ای لا یقصرون
فی افسادکم تقصیر مکنید در تباه کردن کارها
شما عنت بره مند شد و در کاری افتاد کی از آن
بیرون نتواند امدن و رنجور شد العنت عنا

ودوا ما عنتم آرزو شان کرد که در رنج افتید
شما بر آید بر آمد بید و ابد و البغضاء دشمنی من افواههم
از دهنهای ایشان الفم و الفوه دهن العض دندان
گرفتن عضضت دندان گرفتم اعض دندان
گیرم البنانة و الانملة سر انگشت البنان و الانامل
جمع الغیظ خشم آمدن بذات الصدور بانچه در سینها
است السوء و المساءة غمگین کردن ساء غمگین کرد او
را یسوءه غمگین کند او را فرح شاد شد یفرح
فرحا فهو فرح الکید بد سگالیدن الغدو بامداد
کردن و رفتن در آن وقت و اذ غدوت و چون
بامداد برفتی التبوئة کسی را جای فرو آوردن
تبوئ ای تبی‌ای ساختی مقاعد جایگاهها
جمع مقعدة هم قصد کرد یهم هما فشل بد دل شد

یفشل فشلا فهو فشل التوکل اعتماد کردن
بدر نام جاهی است که مصطفی علیه السلام آنجا
با کافران حرب کرد الذلیل خوار الاذلة جمع
کفی بسنده کرد یکفی کفایة فهو کاف الامداد
مدد کردن ثلثة الف سه هزار الفور بر جو
شیدن دیگ و آب جوشیدن و آنچ بدان ماند یا تو
کم من فورهم و اید بشما از جوشیدن خشم ایشان
مسومین نشان کردگان لیقطع طرفا تا ببرد کفار
یعنی تا هلاک کند گروهی را کبت خوار کرد
و هلاک کرد و بر روی افگند یکبت کبتا خاب
نومید شد و بی بهره ماند یخیب خیبة فهو خائب خا
یبین نومیدان العرض پهنا السراء و المسرة شادی
فی السراء و الضراء یعنی در فراخی و تنگی کظم خشم

فرو خوردن

یکظم کظماً فهو کاظم فاحشه ناشایستی وکناهی
الاصرار بر معصیت بیستادن السنن سنتها جمع سنة
وکویند امثال نعم بنیکو نعم الرجل انت نیک مردی
تو سار بوقت یسیر سیراً العاقبة سرانجام
العواقب جمع بان هویدا کرد وهویدا شد بیّن بیانا
فهو بین ولا تهنوا سستی مکنید الوهن سست شدن
وسست کردانیدن الاعلون غالب شوندکان العلو
غالب شدن وبزرگ جبرکی شدن وبلند شدن
وبزرکوار شدن القرح خستکی کردن المداولة
کردانیدن روزکار ندا ولها می کردانیم انرا
التمحیص ای کناه کردانیدن التمحیص فی کناه جدا
شدن وازموده کردانیدن محمد واحمد بغایت
ستوده الکتاب نامه موجلا اجل دروی بیدا

کردانیده التاجیل زمان دادن کای وکاین
چند باره ربیون کروهان جمع ربی الربة
کروه وما ضعفوا وسستی نکردند الضعف
والضعف سست شدن الاستکانة تن بدادن
وفروتنی کردن الاسراف کزاف کردن
الرعب ترس السلطان حجت الماوی بازکشتن
جای المثوی جای مقام کردن حس بکشت
جنس حسا التنازع بایکدیکر منازعت کردن
وبایکدیکر باقدح شراب دادن وبستدن
صرف بکرداند یصرف صرفاً المصرف باز
کشتن جای الاصعاد بربالا شدن ودور شدن
در رفتن اذ تصعدون چون دور شدید در هزیمت
ولا تلوون وبنه می ایستید فی اخریکم ای من خلفکم

پاداش زدن غم غمگین کرد و فرا
بوسید بم غماً الکیلا نا له فات در گذشت بفوت
فوتا امنة ایمن شدن المنام و الکری و النعاس
خواب الیشان امدن و مجامعت کردن و بو نود
چیزی در امدن الاهمام غمناک کردن الجاهلیة
پیش از امدن پیغامبر ظن الجاهلیة ای ظن اهل
الجاهلیة گمان اهل جاهلیت هنا و ها هنا اینجا
المضجع جای خفتن المضاجع جمع الی مضاجعهم
ای مصارعهم المقتل بکشتن جای ایشان
الجمع لشکر بسیار الاستزلال بلغزانیدن و لغز
یدن خواستن غزی غازیان جمع غازی غزا قصد
کردن بدشمن بعوث الحسرة بشیمانی خوردن
حسرت پشیمانی
فبما رحمة ای

پس برحمتی ما زاید است اللین نرم شدن لنت لهم
نرم شدی ایشان را الفظ درشت خوی غلیظ القلب
سنگین دل الانفضاض پراکنده شدن
من حولک هر اینه پراکنده شدندی شاورهم
کن با ایشان خذل فرو گذاشت بخذل خذلانا الغلول
خیانت کردن و بدزدیدن چیزی از غنیمت ان
یغل که نسبت کنند او را بخیانت سخط خشم گرفت
بسخط سخطا و سخطهم درجات ای اهل درجات
ایشان اهل درجاتها اند المنافقة و النفاق دو روی
کردن با کسی قعد نشست بقعد قعودا فهو قاعد
قاعد دن و قعود نشستگان لو اطاعونا اگر فرمان
بردندی ما را درا بازداشت یدرا درا الاستبشار
شاد شدن لحق در رسید بلحق لحاقا و لحوقا الوکیل

کارگزار و بسنده کننده التخویف ترسانیدن
حزن اندوهگین شد یحزن حزنا و احزنه کرد اندوهگین
مستاذ تن الاملا مهلت دادن و املا کردن التمییز
جدا کردن الاطلاع دید قد کرد اتخذ الاجتبا
برگزیدن الازدیاد افزون شدن و افزون کردن
نخل نخلی کرد بخل بخلا و بخلا التطویق طوق کردن
در گردن کسی القربان هر چه بدان تقرب کنند
بخدای الحریق آتش سوزان الزبر کتابها جمع زبور
المنیر روشن کننده الانارة روشن کردن و روشن
شدن الادخال و المدخل در آوردن فاز پیروزی یافت
یفوز فوزا التبلون هرآینه بیازمایند شما را من عزم
الامور از کارهای قوی و لم نجد له عزما و نیا
فتیم ما او را صبری فاذا عزم الامر چون جد شد کار

اولوا العزم خداوندان صبر و قوت المفازة رستن
جای قیاما ایستادگان قعودا نشستگان
الجنب پهلو الجنوب جمع فی جنب الله در
خدای الاخزا خوار کردن و رسوا کردن
البر و البار نیکو مرد الابرار و البررة جمع
نزا الابدا پیدا کردن کسی را او او دو بیدار زدند ابتشا
النزل و النزل روزی و هر چه پیش آیند نهند صابروا
شکیبائی کنید در جنگ با دشمنان المصابرة با کسی
بصبر نبرد کردن المرابطة پیوسته جهاد کردن

سورة النسا

النسا دل از یکدیگر خواستن و پرسیدن الارحام
خویشاوندان جمع رحم الرقیب و الحفیظ و الحا
فظ نگاهبان الرقبا و الحفظة و الحافظون
و الحفظ جمع الحوب گناه الاقساط داد کردن

المقسط داذ کر ما طاب لکم اح حلال است
شما را طاب خوش شذ و خوش بوی شذ و باک
شذ بطیبی طیبا مثنی دو دو وثلث سه سه
وربٰع چهار چهار الا تعدلوا الی داذ نکنید العدل
داذ کردن و برابر کردن چیزی را چیزی والنباء
تعدّی بالباء ملک خذاوند چیزی شذ بملک ملکا
فهو مالک الیمین دست راست الایما جمع ملکت
ایمانکم یعنی بندکان شما الا تعولوا الی جور کنید العول
جور و میل کردن و کسی را عیال خویشتن داشتن
الصدقة والمهر کاوین الصدقات والمهور جمع النحلة
والنحل داذن فان طبن لکم عن شی منه نفسا
اکر منتی دهند شما را چیزی از کاوین هنیا مریا
خوش وکوارنده الهناه والمراة کوارنده شذن

فیاما یعنی قوام زندکانی حتی اذا بلغ النکاح
تا چون برسد بلاغت الایناس دیدن البدار
والمبادرة بیش دستی کردن با کسی ان یکبر وا
که بزرک شوند الاستعفاف والعفة شغلی کردن
و دست برداشتن از ناشایست فلیستعفف کو
دست بدارا از مال یتیمان کفی بسنده است
خذا را بار امد است الحسیب شمار کننده ولیسه
قل اندک شذ بقل قلة کثر بسیار شذ بکثر
کثرة مفروضا بدید کرده القسم والقسمة
والخشیدن القربی والقرابة خویشی سدیدا
صواب صلی دراتش شذ و سوخته شذ و کرم
شذ بصلی صلیا السعیر اتش افروخته سیصلون
سعیرا زوذ بوذ کی در شوند دراتش سوزان

الثلث سه یک الربع چهار یک السدس شش یک
الثمن هشت یک لابویه مادر و پدر خویش را درکی
بدانست بیرکی در آیه دانستن الایراث میراث
گذاشتن کلالة مرده بود که مادر و پدر و فرزند
بار نگذارد الکلالة میراث خواران بیرون از پدر
و مادر و فرزندان و در اصل مصدر است الکلالة
که مادر و پدر و فرزند شدن الاخت خواهر الاخوات
جمع الشریک انباز الشرکاء جمع الاعنداد ساختن
و حاصر کردن زن و لا تعضلوهن و گزند مرسانید
ان زنان را لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن تا ببرند
بعضی از کاوین ایشان المعاشرة با کسی زندگانی
کردن بهتانا دروغی و باطلی که مردم را سر
گشته کند الافضاء فرا رسیدن و بهم را شدن

میثاقا غلیظا عهدی استوار مقتا دشمن داشت
بمقت مقتا ساء سبیلا بد راهی است البنت دختر
البنات جمع امهاتکم مادران شما جمع ام و امة العمة
خواهر پدر العمات جمع الخالة خواهر مادر الخالات
جمع الربیبة دختر زن الربائب جمع الحجر کناره فی
حجورکم در کنارهای شما یعنی در ضمان و تربیت
شما الحلیلة زن الحلایل جمع الصلب پشت مانه الاصلاب
جمع المحصنات زنان پارسا و زنان شوی دار و آزاد
زنان الواحد محصنة الاحصان نکاه داشتن و شوی
کردن و زن کردن فاذا احصن چون مسلمان
شوید ما وراء ذلکم اجز آنست محصنین زن کنندگان
غیر مسافحین و نه زنا کنندگان المسافحة والسفاح
زنا کردن الاستمتاع برخورداری گرفتن طولا فزی

الطَّوْلُ فضل كردن بطول طولًا ذِي الطَّوْلِ خداوند فضل
وقدرت الفتيات كنيزكان و زنان جوان الواحدة
فتاة الخدن دوستكار الاخدان جمع العنت زنا
الميل بجسبيدن الاصلاد راتش اوردن الييسر اسان
واندك الاجتناب بيكسوي شدن وجنب شدن
الكبيرة گناه بزرگ الكباير جمع مدخلا كريما جاي بزر
گوار يعني بهشت كرم برزگوار شد بكرم كرما الكريم
بزرگوار و نيكوكار الكرما جمع موالي ميراث خواه
كان وكو بند عصبه عاقدت بسته شد المعاقده با كسي
پيمان كردن قوامون ايستاذكان و مسلط كردانيده
كان فالصالحات پس نيكزنان جمع صالحة النشوز
ناسازكاري كردن زن با شوهر يا شوهر با زن
و بر تر نشستن و برتري كردن و العابر بنشر و

الهجر والهجران بريدن واهجروهن و مهجور كنيد
ان زنان را الهجر بهذه كفن التوفيق ساز وار كردا
نيدن الجار همسايه الجيران والجيرة جمع الجنب بيكانه
وجنايت رسيده والصاحب بالجنب ويار در سفر
المختال خراميده الاختيال خراميدن الفخور نازنده
الفخر نازيدن القرين همتا القرنا جمع مثقال
ذرة هم سنگ مورچه خورد السكران مست
السكاري جمع عبر بگذشت يعبر عبورًا فهو عابر
الاغتسال غسل كردن الغايط زمين نشيب و حرث
اللمس سودن و مجامعت كردن الصعيد خاك
بر روي زمين المسح سودن بر روي دست
الغفور بوشنده گناه نايبان ان تضلوا السبيل
كه گم كنيد راه لا يضل نبي ضايع نكند خداوند من

والسائل

اضل اعمالهم ضایع کرد کردهای ایشان ایذا ضللنا ای
چون نیست گشتیم و ناپدید شدیم الموضع جایگاه
المواضع جمع الاسماع بشنوانیدن غیر مسمع مسمو
الطعن عیب کردن و ببردن طمس ناپدید کرد یطمس
طمسا الفتیل آنچ در میان جوی استه خرما بود القطمیر
پوست استه النقیر کو بر پشت استه خرما
نضج سوخته شد و بریان شد و پخته شد ینضج نضجا
الجلد پوست الجلود جمع ظلا ظلیلا سایه خوش
و دایم اولوا الامر خداوندان فرمان یعنی علما
وامرا التأویل عاقبت هر چیزی الزعم والزعم
دعوی کردن و باطل گفتن التحاکم بایک
دیگر بحاکم شدن حلف سوگند خورد یحلف حلفا
اردنا خواستیم ما قولا بلیغا گفتاری تمام المبالغة

در چیزی غلو کردن و ورزیدن و حق خداوند تو واو
واو قسم است القسم سوگند خوردن التحکیم
حاکم کردانیدن شجر خلاف افتاد یشجر شجورا
وشجرا حرج تنگ شد حرج حرجا فهو حرج
التسلیم کردن نهادن الصدیق سخت راست
گوی الصدیقون جمع الشهید کشته در راه
خدای تعالی الشهداء جمع حسن نیکو شد
یحسن حسنا فهو حسن وحسن اولئک رفیقا
نصب علی التمییز است حذرکم یعنی سلاح شما
نفر برمید ینفر نفرا ونفورا ثبات گروهان
ثبة لمن لیبطئن کسی هست که بازمی دارد
التبطیة درنگ کردن و بازداشتن الود
والمودة دوست داشتن یالیتنی ای کا

شکی من

الاستضعاف ضعيف شمردن وضعيف كردن
الولدان كودكان وبندكان جمع وليد وليا
نكاه دارنده الكفء باز داشتن كفوا بان
دارنده الناجز واپس بردن الادراك
دريافتن وديدن وفرا رسيدن كودك
وجز ان البرج البروج جمع المشيد بلند
كردن بنا وكچ كردن فقه دريافت يفقه
فقها فهو فقيه وفقه ويقولون طاعة
اى امرنا طاعة كار ما فرمان بردارى
است البيت بشب خاستن كار وبشب
انديشيدن وبسيجون كردن التدبر انديشه
كردن در چيزى الاذاعة اشكارا
كردن خبر الاستنباط بيرون اوردن

علم واب واى واجبدان مانند التحريص برافزو
ليدن التنكيل نكال وعبرت كردانيدن فو مخذا
وار ماندن قومى بعقوبت كردن قومى ديكر
المقيت توانا وقوت دهنده المقيتون جمع واذا
حييتم وچون سلام كنند شمارا التحية سلام كردن
بركسى وپادشاه كردانيدن وپادشاهى ودر
وذ التحيات والتحايا جمع الاركاس واكردا
نيدن ونكوسار كردانيدن حصرت صدورهم
تنك شده باشد دلها ايشان الحصر تنك دل
شدن التسليط بركماشتن والقوا اليكم السلم
يعنى طلب كردند از شما صلح السلام والاستسلام
كردن نهادن الخطا كناهى بى دوزخ بى
قصد الودى خون بها دادن ودى يدى

ودِيا ودية فهو وادٍ ده خون بهاده دِيا دوادي دِين
مسلّمة فاسپرده سلّم اليه فاسپرد فادّوا وسلّم
عليه سلام كرد برو وسلّم له كردن نماز اورا
الاصداق صدقه دادن فهو مصدق شهرين
متتابعين دو ماه بپيوسته التتابع بپايى شدن
النعمة قصد كردن التبيّت والنمص درنك
درنك كردن وحلى او ردن العرض خوا
سته وهرچ بيش ايد از متاع دنيا عرضا
قريبا غنيمتى نزديك المغانم غنيمتها جمع مغنم
لا يستوي القاعدون يكسان نيستند نشستگان
الاستواء راست شدن وراست باستادن
وتمامى جوانى رسيدن استوى عليه راست
باستاذ ودست يافت بردى واقبال كرد بردى

اولى الضرر خداوندان علتها وبيماريها الحيلة
چارة الحيل جمع المراغم جاى هجرت كردن
وقع بيفتاد الوقوع بيفتادن القصير كم كردن
ان يفتنكم كه بكشند شما را الفتن والعنون
ازمودن وكرفتن شدن ودرفتنه افكندن
وشوختن وعذاب كردن اسلحتكم سلاحهاى
خويش وامتعتكم وكالاهاى شما جمع متاع
الميل حمله كردن ميلة واحدة يك حمله كردن
المطر والغيث باران الامطار والغيوث جمع
كتابا فريضة موقوتا وقت بريذكرده وقت
وقت برذيذكرد بقت وقتا الم دردمند شد
يالم الالم الخون والخيانة خيانت كردن خوان
بسيار خيانت كننده الاستخفا بنهان شدن

زنی بیند اختن و دشنام داذ برمی رمیا بر پای گناه
الاحتمال برداشتن و از کسی فرو بردن و از منزل
برفتن التحوّل از تولّی دوست داشتن و بکار
کسی قیام کردن تولّه ما تولّی بازگذاریم اورا
بانچ اختیار کند الا انا نا مکرما ذکانی یعنی
دنان المرید والمارد والعفریت دیو سینبه
المتنبه فوا ارزو داشتن کسی و امنیتهم وهرانه
امیذ ها دهم ایشان را التنک بسیار برین نحو
شهنا فلبیتکن بس هر انه ببرنند التغیر از حال
بکردانیدن المحیص جای کریختن الحیص بازجستن
قیلا بکفتار الحبیب والخلیل والصدیق دوست
الاحبه والاحبا والاحباب والاخلا والاصدقا جمع
الاستفتا فتوی خواستن الافتا فتوی کردن

ان یصلحا کی بایکدیکر صلح کنند التصالح با
یکدیکر صلح کردن الشحّ بخیلی کردن
والغابر بشح و بشح التعلیق دراویختن المعلقة
نه باشوی و نه بی شوی الاهداب ببردن
و باز باحزن و نیاو ریز دیکر از اعدل نکشت
بعدل عزو الا و ان تلووا او اکر بکردانید و ان
و اکر روی بدان ازیز الولایة والی شذن
و والی کردانیدن العز عزیز کشتن و نایا
شذن و سخت امذن چیزی بر کسی عزیز
علیه دشخوار ست بروی الخوض خوض کردن
در حدیث و در آب شذن الاستخوا ذ دست
بافتن کسالی و کسلی کاهل ان الکسلان
کاهل الکسل کاهل شذن الذبذبة فاو ا

کرد اینذن الدرک الاسفل طبق زیرین از دوزخ
طبع مهر بر نهاذ و تمنشین بر زو دِ رم برذ بطبع
طبعا سوف ذوذ بوذ الجهر او از برد اشتن صلب
بردار کرد بصلب صلبا التشبیه مانند کردن
العلو ارجد در کذشتن القصص بر کفتن حدیث و از
پی فرا شذن فقصصناهم علیک بر کفتیم حدیث
ایشان را بقص علیک بر کوییم ترا دوح لله
رحمتی از خدای تعالی یلقی الروح می ارذ وحی
و کویند قران و الروح جبریل و الروح فر
شته است که تنها یک صف بیستد و جمله فر
شتکان یک صف الروح و المهجة جان الارواح
و المهج جمع الاستنکاف ننک داشتن **سورة**
المائده العقود بیمانها جمع عقد البهیمة جهار

پای البهایم جمع حرم احرام کرفتکان جمع حرام
الهلاک و المهلک و المهلک و المهلکة هلاک شذن
الحلول اشعائر الله حلال مدارید نشانها حج
او ذکرد برای نحر بر زاد و حرم القلادة
کردن بند القلاید جمع و لا القلاید و نه اشترانی
که پوست درخت حرم در کردن ایشان کرده
باشند ام قصد کرد بوم آمّا آمین قصد کنندکان
الاصطیاد صید کردن و لا یجرمنکم بر مدارد
شما را الحرم کسب کردن الشنان دشمن داشتن
شنی شنا فهو شاة و ذاک مشنوه التعاون هم پشت
شذن المنخنقة خوه شذه الموقوذة آنک بر خم
چوب کشته باشذ الوقذ چوب بکشتن المتردیة
آنک از بالا بیفتذ و بمیرذ التردی از بالا بریر

افتادن النطيحة آنک بزخم سرو بمرده باشد النطح سرو
زدن الاكيلة دده خورده السبع دد ذ السباع جمع
التذكية گلو بريدن النصب بتان سنگين الاستقسام
بخش كردن خواستن الازلام تيرهاى قمار جمع زلم
بيس نوميد شد بياس نوميد شد اليأس نوميد
شدن المخمصة گرسنگى المتجانف ميل كردن
حل لكم حلال است شمارا الجوارح مرغان شكارى
التكليب سگدارى كردن المكلب سگ
دار غسل بشست يغسل غسلا المرفق وارن
المرافق جمع الرجل پاى الارجل جمع الكعب بژول
اطهر شرو ئى بشست بطهر طهرا فهو مطهر
حرج تنگى المواثقة باكسى عهد كردن ان يبسطوا
كه دراز كنند النقيب سالار النقبا جمع العير بارى

دادن وكم از حد بردن لا تزال هميشه تو الاطلاع
ديده ور شدن الخاينة خيانت الاغرا ور اغاليدن
العداوة دشمنى الصنع كردن واحسان كردن
سبل السلام راههاى رستگارى على فترة
بر انقطاع الفترة جدا ازكه ميان دو پيغمبر
باشد دامدن الفتر والفتور سست شدن
الجبار دور از افت و بزرگوار الجبابرة جمع قوما
جبارين درازبالاى باقوت ما انت عليهم بجبار
ونيستى تو بريشان كما شند كل جبار عنيد هر
گردن كشى ستيهنده واذا بطشتم چون سخت
فرا گيريد جبارين كشندگان بناحق تاه
حيران شد وتحيّر كرد تيه تيها اسى اندو
هگن شد واندوه برد باسا اسا التقريب نزديك

کردانیدن التطویع فرمان بردن طوعت ای سهلت
و زینت اینشانرا ارا سته کرد الغراب کلاغ الغربان
جمع الموارة فرا بوشیدن م البحث و ابر و هیدن
و بوسیدن از کاری تبحث فی الارض یعنی کاو
باذمی رفت السوءة عورت مرد و زن السوات جمع
سوءة اخیه کالبد برادر خویش یا ویلتی ای وای برمن
عجز عاجز شد یعجز عجزا فهو عاجز ندم بشیمان شد یندم
ندما فهو نادم من اجل ذالک از بهر ان من اجلی از بهر
من اجلنا از بهر ما المحاربة با کسی جنک کردن التقتیل
بسیار کشتن التقلیب برداد کردن التقطیع
بریدن النفی راندن و نیست کردن الوسیلة
نزدیکی عذاب مقیم عذابی دایم سرق دزدی
کرد بسرق سرقا و سرقة السماع جاسوس

السحت حرام الاحبار دانشمند جهودان جمع حبر
الاستحفاظ یاد گرفتن و نکاه داشتن و خواستن
استحفظوا ادرخواستید و خواستند ازیشان
باز داشتن العین چشم الاعین والعیون
جمع الانف والخرطوم بینی الانوف والخراطیم
جمع السن دندان الجراح و الجروح جراحتها
کفارة فرا بوشیده الکفر و ابوشیدن
علی اثارهم بر اثرهای ایشان الاثر نشان
المهیمن کواه راست الشرعة نهاذ دین
المنهاج والمرصاد والمحجة راه فراخ ان
یفتنوک کم دکر بکشند شما را و من یتولهم
و هرکه دوستی دارد با ایشان داین مکرو ی
انده مکان و روزکار الدایرة کردش

دو رکار بنک وبد دایرة السو کردش بد الاقسام
سوکند خوردن الجهد توانای الجهد غایت کوشش
ادله بزم دلان اعزة سخت دلان اللوم ملامت کردن
لومة لایم نکوهش نکوهنده لعب بازی کرد یلعب
لعبا النغم و النغمة رسته امدن کاری از کسی والما
صی نغم غل دست باکردن بست یغل غلا غلت
ایدیهم باکردن بسته باد دستهای ایشان الطفا
از حد درکذشتن الاطفا بنشاندن اتش الانقاد افرو
ختن اتش جنات النعیم بهشتهای با ناز و نعمت
امة مقتصدة کروهی با راه راست الاقتصاد
میانکی نکاه داشتن عصم نکاه داشت یعصم
نکاه دارد عمی کوردل شد یعمی عمی عموا کر
شدند ثالث ثلثة سیم سه است الفنس والقسیس

دانشمند ترسایان الافک بکرد ایدن دروغ
کفتن افک افکا التناهی وا رابستادن و بغا بت
بپی رسیدن وخیزی رسیدن الراهب
زاهد ترسایان الرهبان جمع الفیض رفتن اب
الدمع اشک الدموع والادمع جمع عقد سوکند
بقصد خورد و بیان کرد یعقد عقدا التعقید
استوار کردن پیمان الاطعام طعام دادن
اوسط میانه و فاضلتر وبهتر الانصاب بتان
صی النجاسة والرجاسة زشت و پلید شدن والما
رجس و خبیث لیذهب عنکم الرجس تا ببرد
از شما شک و بدی فزادهم رجسا بیفزود
ایشان را کفر والرجس کر ارید وجعل الرجس
و بلند لعنت و عقوبت الایقاع افکندن الرمح

نیزه

الرماح جمع الصيد شكار كردن ذوا عدل
دو مرد راست كوى فقد لك راست كردن را
الوبال عقوبت و سختى اخذا وبيلا كرفتنى سخت
وبل دركوار شد بوبل وبالا و وبال فهو وبيل
السيارة كاروان البر بيابان قياما للناس
اى ملاكا الصلاح بسامان شدن البحيرة
ناقه كى كوش او بشكافتندى در جاهليت
بس ازان كى بنج بزادى و بر زنان حرام دا
شتندى كوشت و شير او السايبة اشتر
فرو كذاشتندى تا جايكه خواستى همى
جرا كردى بسبب نذرى كى كرده بودندى
الوصيلة ان كوسفند كى هفتم بزادى
دو دو ماده و هشتم نرى بزادى و ماده

بازو بهم بنه كشتندى ان نرا براى ماده الحامى
كشنى كه از وى ده بجه كرفته بودندى نيز
اورا كار نفرمودندى عليكم انفسكم بر شما
باد انكاه داشت تنهاى خويش واين را نصب على
الاغرا خوانند جنانك كويند عليك زيدا
بكير زيدرا مرجعكم باز كشتن جاى شما
اثنان دو اخران دو تن ديكر جنس با زدا شتن
تحبسونهما العثر والعثور ديده ور شدن
الاستحقاق سزاوار شدن عالم الغيب داننده
نا بيدا وبيدا علام الغيوب داننده نا بيداها
المائدة خوان اراسته الموايد جمع

سورة الانعام ه

القرن كروه اهل يك روز
كار القرون جمع التمكين دست كاذن و جاى

الحاج والمراد براى الانشا افزيدن وابتدا
كردن وشعر گفتن از خويشتن القرطاس
كاغذ القراطيس جمع الحبق فرو آمدن بلا و
مكروه الفاطر نوآفريننده الكشف وابردن
اندوه وغم القهر بگشتن وخوار كردن كسى را
القهار والقاهر شكننده كامها وغلبه كننده
اى شئ چه چيز ابنكم اى شما براو برابر باد
براو برابودن جمع الاستماع گوش فرا داشتن
اكنة پوششها جمع كن الوقر گرانى
گوش الاساطير فسانها جمع اسطوره
تا ى دور شد بناى نايا الوقف بداشتن
ووقف كردن الوقوف باستادن الساعة
قيامت بغتة ناگاه التفريط تقصير كردن

ومتابع كردن وفراموش كردن اوزارهم گنا
هان ايشان جمع وزر وزر گناه كسى برداشت
بزد وزرا فهو وازر اللهو بازى كردن وغا
فل بودن الجد والجود انكار كردن كبر
بزرگ شد وبزرگ آمد بكبر كبانة النفق
سنت كى منفذ دارد السلم نردبان السلالم
جمع الطيران پريدن وشتافتن الجناح بال مرغ
الاجنحة جمع التضرع زارى كردن الابلاس
نوميد شدن الدابر اصل صدف بگشت يصدف
صدفا وصدوفا ارايتكم اى خبر دهيد مرا
خزاين الله خزينهاى خداى الطرد راندن
الشاكر سپاس دار الشاكرون جمع الفضل
جداى كردن وحكم كردن التفصيل جداى

کردن وهویدا کردن وباده باده کردن الاستبانة
هویدا شدن وبجای آوردن الجرم گناه کار المجرمون
جمع الاستعجال شتافتن خواستن ان الحکم نیست
حکم المفتاح کلید المفاتیح جمع سقط بیفتاد یسقط
سقطا وسقوطا الورق برگ درخت الاوراق جمع
ورقة یک برگ الرطب تر الیابس خشک الجرح خسته
کردن وکسب کردن الحفظة نگاهبانان اسرع زود
تر السرعة زود بودن الخفیة پنهان اخفی پوشیده
تر الکرب غمی سخت که نفس فرو گیرد الشیعة گروه
هم دل الشیع جمع الاذاقة چشانیدن الابسال گرو
کردن وخذلان گذاشتن وان تعدل کل عدل
ای نفدکل فدا اگر خویشتن را باز خرد بهمه چیزی
الحمیم آب گرم الاستهوا سرگشته شدن الصاحب

یار الاصحاب جمع الصور والناقور صور اسرافیل
الصنم بت الاصنام جمع الملکوت پادشاهی الجنون
در آمدن شب النجم والکوکب ستاره النجوم والکواکب
جمع الافول فرو شدن ستاره وماه وخورشید
القمر ماه الاقمار جمع البزوغ بیرون آمدن
آفتاب وماه بر آمدن بری بیزار شد براءة وجهت
وجهی واگردانیدم روی خویش فطر پیدا
کرد وبیافرید یفطر فطرا التوکیل بر گما شتن
الاقتدا پس روی کردن ویعدی بالبا وما
قدروا الله حق قدره ونشناختند خدای را حق شنا ختن او
ام القری مکه غمرات سختیها جمع غمرة الهون
والهوان خوار شدن فرادی یک یک جمع فرد
وفرید التخویل خداوند چیزی گردانیدن

و پادشاه کرده اند لقد تقطع بینکم بریده شد پیوند شما
فلق بشکافت یفلق فلقا فهو فالق النوی والعجم
استه خرما والشمس والقمر حسبانا رفتن خورشید
وماه بحساب است السکن هرچه بدو آرام گیرند
الخضر سبز مستودعا جای امانت یعنی رحم مادر
الاستیداع چیزی بزینهار فرا کسی داذن
المتراکب برهم نشسته الطلع شکوفه خرما قنوان
خوشهای خرما جمع قنوة الزیتون درختی است الرمان
انار الثمر میوه الاثمار والثمر جمع الاثمار میوه
داد کرده اند الینع میوهای دررسیده جمع یانع
الجن والجنة پری الجنی پری الجان بدتر پریان
خرق دروغ گفت و بدروغ بربافت خرق خرقا
الوصف والصفة وصف کردن الصاحبة زن

اللطیف بنیکوکار بصایر جمع بصیرة سب دشنام
داد یسب سبا العدو بیداد کردن وما یشعرکم
وچه آگاه کرد شما را التقلیب بگردانیدن
الافئدة دلها جمع فواد قبلا جمله وگویند باید
ان قبلا گروهها جمع قبیل قبلا روی باروی
ومن قبله و هر که سوی او لا قبل لهم نیست
طاقت ایشانرا القبلة والوجه سوی الزخرف
ف زر وآرایش صغی میل کرد یصغی صغیا الاقتراف
کسب کردن خرص دروغ گفت یخرص
خرصا الظاهر پیدا الباطن ناپیدا الاجرام
گناه کردن الرسالة پیغامبری الرسالات
جمع الصغار خوار شدن شرح گشاده دل
کرد یشرح شرحا الضیق تنگ کانما یصعد

کوی بیا امی شوذ دار السلام بهشت قد استکثرتم
بسیار کم راه کردند شما را الاستخلاف خلیفه کردن
الاعجاز عاجز کردن واز بیش بشدن اعملوا علی
مکانتکم بباشید بر عادت وحالت خویش
المکانة جای کیر شدن ذرا بیافرید برذالو
ذنا الوصل رسیدن الارداء هلاک کردن
حجر حرام محجور احرام کرده العرش جفته
کردن وبنا کردن از چوب الزرع کشت
الحصد والحصاد درودن وبشمشیر هلاک
کردن الحمولة شتر بارکش الفرش شتر
خورده ثمانیة ازواج هشت تا الضان میش المعز
بزینه واسملت پوشیده شد بر والابل شتر
السفح خون ریختن مسفوحا ریخته کل ذی ظفر

هر مرغی با چنکال وستوری با سم الغنم کوسفند
الشحم پیه الشحوم جمع الحوایا جرب روذها
جمع حویة الاختلاط امیختن باسد عذاب او
هلم شهداکم بیا وریذ کواهان خویش را
الاملاق درویش الظهور اشکارا شدن
وبرجای بلند شدن ودست یافتن بطن
پنهان شد الاشد غایت قوت وکویند از
بانزده سالکی تا چهل سالکی جمع شد اوفی
تمام کرد یوفی ایفا الکیل والمکیال
پیمانه المیزان ترازو الموازین جمع تما
عدلوا راست کنید فتفرق بکم براکنده
کرد شما را ان کنا بوذیم الغافلین مکر
غافلان الانتظار چشم داشتن المفارقة والفرا

از یک دیگر دور شدن نسکی عبادت کردم من
ومحیای وزندگانی من ومماتی ومرگ من خلائف
خلیفتان جمع خلیفة سورة الاعراف
المص منم خدای دانا وهو بیدای کنم ذکری
یاد دادنی تذکرون پند می پذیرید بیاتا
شبیخون القایلون نیم روز خفتن آخر دعواهم بود
فریاد خواستنی ایشان الوزن سنجش ثقلت گران
شد بثقل ثقلا خف سبک شد تخف خفة معا
یش اسبابهای زندگانی جمع معیشة التکبر
کردن کشی کردن وبزرگوار شدن الصاغر
خوار الاعراض راکردن الشمال دست
جپ الشمایل جمع الذم نکوهیدن مذموما نکو
هیده الدحر والدحور خوار کردن ملا پر کرد

یملا ملا فهو ملان لاملان هر آینه پر کنم من
الوسوسة اندیشه بد افکندن المقاسمة سوگند
خوردن وکسی را سوگند دادن وچیزی
با کسی قسمت کردن قاسمهما سوگند خورد
مر ایشان دو تن الناصح نیک خواه التدلیه در
کار افکندن کسی را ودر چاه افکندن
دلو طفق در ایستاد بطفق طفوقا خصف
برهم نهاد یخصف خصفا الریش والریاش
جامه نیکو لباس التقوی شرم فتنه ابتاع
او بر ایشان کرد پیداه بدا الزینة آرایش
ستنجار بازپس شدن الاستقدام فرا پیش
شدن اختها یار خویش الاخت مانده یا اخت
هرون ای مانند هرون اداركوا دریک دیگر

رسیدند اخرتهم باز پسین ایشان الاولی
بپیشین الفتح گشادن ولج درامد یلج ولوجا
الجمل شتر الجمال والجمالات جمع الجمع السم سوراخ
سوزن الخیاط سوزن غواش بوششها جمع
غاشیة الغل کینه وخیانت اذن اواز داد باذن
ادینا الحجاب والستر برده الاعراف بالاهای
است میان بهشت و دوزخ جمع عرف تلقا برابر
الافا منه دخن التعشیة درآوردن و بر پوشانیدن
حثیثا شتابان تبارک الله بزرگ وارست خدای
بشر بشارت دهندگان جمع بشیر النشر
باد نرم و خوش نشرا روندگان جمع نشور اقلت
برداشت یقل اقلالا ثقالا گران باران جمع ثقیل
السوق راندن لبلد میت زمین خشک والبلد الطیب

زمینی خوش البلد صحرای بی نبات خبث پلید شد
یخبث خبثا نکدا اندک حنبر ... بزنکد نکدا
فهو نکد نفسر بید ای صیم ... نصحت
کرد اورا بنصح نصحا و نصیحة عجب شگفت
داشت یعجب عجبا ذکر بندی عمر کرد
دان هود پیغامبر قوم عاد است الا نعمها
جمع الی والی والی الواحد نکانه شدن الناقة
شتر ماده السهل زمین نرم السهول جمع
القصر والبیت کوشک نحت بتراشید نحت
نحتا عقر بکشت و پی کرد یعقر عقر الرجفة
زلزله سخت الرجفان اوریدن الجثوم بزانو
در نشستن مرغ جاثمین مردگان یتطهرون
پاکی می نمایند از حرام غبر باقی ماند یغبر

عبورا الامطار بارانیدن الایعاد بیم کردن التکثیر
بسیار کردانیدن الفتح حکم کردن کان لم یغنوا
گویی که نبودند غنی مقیم شد و بزیست و بی نیاز
شد یغنی غنیا و غنیة الضحی چاشت گاه حقیق سزا
وار تر الثعبان مار بزرگ که اورا اژدرها خوانند
الابیض سپید البیضا زن البیض جمع الارجا تاخیر
کردن المدینة شهر المداین جمع الاسر ها
بسر سپاریدن التلقف فرو بردن الاهنک برسیدن
بالسنین بقحطها جمع سنة الاطیر و التطیر
فال بد کردن طایرهم فال بد ایشان مهما اننا
هر گاه که اری ان بما الطوفان هلاک عام باب
باستیر و سیل معروف و باران که بهمه
جای برسد الجراد ملخ القمل ملخ پیاده الضفدع

بزغ الصفادع جمع نکث عهد بشکست ینکث نکثا
الیم دریا التدمیر و التدبیر هلاک کردن اخلفنی
خلیفه کن مرا الخلافة ایستادن بجای کسی
که پیش ازو بوده باشد المیقات والوقت
والاوان هنگام التجلی هویدا شدن الدک خرد
کردن و شکستن خر بیفتاد خر خرورا صعق
بی هوش شد و بمرد یصعق صعقا فهو صعق
و صاعق الافاقة با هوش امدن اللوح تخته
الالواح جمع الحلی پیرایها جمع حلیة جسدا
تنی الخوار بانگ کردن گاو سقط فی ایدیهم
پشیمان شدند الغضبان خشمگین الاسف
اندوهگین عجل بشتافت یعجل عجلا جر بکشید
یجر جرا الاشمات شاد کامه کردن

آرام گرفت و خاموش شد یسکت سکتاً و سکوتاً
الاحتیار برکر بزن الاغلال بندها جمع غل قطعناهم
پراکنده کردیم ما الانبثاث الانبجاس روان شدن آب
الحوت والنون ماهی الحیتان جمع شرعاً در ها راب
ایستادگان جمع شارع وشارع وشارعة الشروع
در کاری شدن و در آب آمدن معلیة عذخوا
سنن پس سخت العتو والعتی از حد در گذشتن ولغا
بیهده سخن گفتن الناذن بیاکاها بندن الخلف فر
زندان نیک الخلف فرزند بد التمسک چنگ در
چیزی زدن نتق برکند ینتق نتقاً الظلة
سایوان الانسلاخ بیرون آمدن از چیزی
و گذشتن ماه انبعث در یافت اورا الاخلاد میل کردن
و جاوذانه کردن الکلب سگ الکلاب جمع حمل علیه

حمل کرد بر و حمل حملاً اللهث اللهاث زبان از دهان
بیرون کردن سگ الانس مردمان الالحاد الجبلة نیدن
از حق الاستدراج فراگرفتن کسی را در •
غفلت المتین استوار الجنة دیوانگی الافترا ب
نزدیک آمدن الارسا والمرسی برجای بداشتن
ایان کی است التجلیة هویدا کردن حفی با
سسفا برسید حفی حفاوة فهو حفی الاستکثار
جمع کردن و بسیار خواستن و چیزی بسیار
آمدن التغشی بر روی چیزی در آمدن حملت بر داشتن
حملاً باری خفیفاً سبک الاثقال گران شدن
و گران کردن التعالی بلند شدن صمت خاموش
شد یصمت صمتاً و صماتاً خذ العفو فرا گیر آسانی
العرف نیکوی نزغ وسوسه کرد ینزغ همه

اوكند قومي را بنزغ نزغا الاستفاذ باز داشتن
وخواستن طايف وطيف وسوسه الافصار باز ايستا
دن لولا اجتبيتها چرا فرا نهادى ان از خويشتن
الانصات خاموش شدن الخفيه ترس الاصال
شبانگاهان جمع اصيل

سورة الانفال

الانفال غنيمتها جمع نفل ذات بينكم يعنى پيوند ميان شما
وجل بترسيد يوجل وياجل وييجل وجلا ذات الشوكة
خداوند سلاح الاحقاق بيان كردن حق الاستغاثة
فرياد خواستن الارداف از پى درآمدن و از پى
درآوردن رجز الشيطان يعنى وسوسه ديو ربط
ببست يربط ربطا الاعناق گردنها جمع عنق كل بنان
يعنى دست و پاى الزحف گروهى از انبوه كه پيك
بارسوى دشمن شوند التحرف بگرديدن التحيز

از سوى كه باشى بد بگو شدن درجزك الابلاء فرا نمو
دن و آشكارا كردن وكهنه كردن الايهان
والتوهين سست كردن حال جزاى او كند
بجول حولا التخطو د بودن الابراد اذن جاى الاثبات
باز داشتن المكاء والتصفير سست كردن التصدية
دست برهم زدن يركم برهم فانداز بركم ركما
غنم غنيمت گرفت يغنم غنما يوم الفرقان روز بدر
العدوة كناره روذ الدنيا نزديكتر القصوى دو
رتر الركب شتر سواران جمع راكب اسفل
فروتر التواعد با يك ديگر وعدها كردن
التقليل اندك فرا نمودن و اندك كردن
ثبت بيستاد يثبت ثباتا وثبوتا ويذهب ريحكم
وبسوذ دور از شما البطر دنه گرفتن الجار

والمجیر زینهار دهنده البرائ بیک دیگر راد بذن
ودربرابر بیکر یکو افتیذن نکص برگشت ینکص نکوصًا
التشرید وا رمانیذن من قوة یعنی سلاح رباط الخیل
یعنی بستن اسپان جنح میل کرد یجنح جنوحًا حسبک بسنده
است نزا الاثخان بسیار کشتن الامکان داشتن و ممکن
من ولایتهم از میراث ایشان الاستنصار یاری کردن
وخواستن **سورة التوبة** ساح برفت
در زمین یسیح سیاحة الاذان والایذان آگاه کردن
یوم الحج الاکبر روز عرفه المظاهرة با کسی هم نشست
بوذن و از زن ظهار کردن الاشهر الحرم ماههای
حرام الحصر باز داشتن المرصد راه نگاه داشتن الاستجاره
زینهار خواستن الاجارة زینهار داذن الابلاغ رسانیذن
المامن جای ایمن شذن رقب نگاه داشت یرقب رقوبًا

الال خویشی و بندی الذمة زینهار الارضا خشنود کردن
التخلیة رها کردن الولیجة دوست عمر آباذان کرد
و آباذان شد یعمر عمارة السقایة آب داذن الاستحباب
دوست داشتن و برگزیذن العشیرة والرکش
دوذمان الکساد ناروا شذن الموطن جایگاه
المواطن جمع ضاق تنگ شد یضیق ضیقًا و ضیقًا
رحب فراخ شد یرحب رحبًا فهو رحب لیخذلهم
تا بر سپنو نشانے ایشان را الادبار پشت بداذن
النجس والنجس پلید العیلة درویش شذن ولا
یدینون و طاعت ندارند دین الحق طاعت داشتن
اهل حق الاعطا عطا داذن الجزیة سرگزیت
المضاهات مانند کی کرذن با کسی با چیزی قا
تلهم الله لعنت کناذ خذای ایشان را الاظهار غالب

کردانیدن و اشکارا کردن و مطّلع کردانیدن
کنز گنج نهاد بکنز کنزًا الاحما سپانیدن بکوی داغ
کرد بکوی کیًا الجبهة پیشانی الجباه جمع اربعة حرم
چهار ماه حرام رجب و ذالقعده و ذالحجه و محرم الدین القیم
شمار راست النسیء تاخیر کردن حرمت ماه حرام
المواطات والوطا موافقت کردن لیواطئوا تا راست
کیرند الاثاقل والتثاقل کردن ثانی اثنین دوم
دو کس الغابة والمغارة والکهف سوراخ در کوه
المغارات جمع السفلی فروتر العلیا برتر سفرا
قاصدا سفری اسان الشقة مسفر دراز الا
سیدان دستوری خواستن التردد کردیدن الوقة
ساز و الت الانبعاث انکیخته شدن التثبیط درنک
کردن الایضاع شتابانیدن و شتافتن سقط بیفتاد

لیسقط سقوطا الخلال میان زهق هلاک شد و با
طل شد بزهق زهوقا فرق بترسید یفرق
فرقا الملجا پناه کاه المدخل سوراخ در زمین
جمح بشتافت و سر باز زد یجمح جموحا و جماحا
لمز عیب کرد یلمز لمزا الغار رام نز المحادة
با کسی حرب کردن و خلاف کردن الاعتذار
عذر خواستن المؤتفکات شهرهای قوم لوط
الاعقاب باداش دادن المطوع انکه برغبت
خویش کاری کند التخلیف باز پس کذاشتن
بمقعدهم بنشستن جای ایشان الحر گرما یضحک
بخندید یضحک ضحکا بکا بکا بگریست یبکی بکا
الخلف وعده خلاف کردن مع الخالفین یعنی با
زنان و کودکان القبر گور القبور جمع الخوالف

زنانی که شوهران ایشان بغزو شده باشند التقدیر
تقصیر کردن الاعراب اهل بادیه الواحد اعرابی
اجدر سزاوارتر العزم تاوان صلوات الرسول
دعاهای رسول مرد سوده شد و ستنبه شد
بم رد مرودا الاعتراف اقرار کردن الخلط
امیختن الارصاد ساختن التاسیس بنیاد نهادن
الجرف آب زیره هار ریمنه شد الانهیار دیهبله
شدن فانهار برفرود افکند اورا البنیان بنا
کردن الریبة تهمت و شک السائحون روزه‌دا
ران الاواه اندکاوه بسیار کنند از ترس خدای
عزوجل الظما تشنه شدن الظمآن تشنه النصب
رنجور شدن الوطا بپای سپردن موطیا جایگاهی
الوادی رود النفقة نفقه اموختن غلظة درشتی

سورة یونس علیه السلام

الر انا الله اری
منم خدای که می بینم قدم صدق منزلت بزرگوار
الضیا روشنی التقدیر اندازه کردن المنزل فرو
امدن جای التعجیل شتابانیدن من تلقای نفسی
از قبل خویشتن الاردا هلاک کردن العمر زندگانی
الاراذل فرومایگان جمع ارذل بادی الرای
سست رای فعمیت پوشیده شد الالزام لازم
کردن الازدرا حقیر داشتن الانقباض
اندوهگن شدن باعیننا بنگاه داشت ما المخاطبة
باکسی سخن گفتن التنور تنور و گویند روی زمین
الاجرا والمجری راندن الرکوب برنشستن فی معزل
در یک جانب اوی ماوی گرفتن یاوی ایا و اویا
بلع فرو بردن یبلع بلعا الاقلاع باز ایستادن

الغیض کم کردن آب وکم شدن الجودی نام کوهی است
البعد دور شدن بعد بعدًا بعدا دوری باد او هلاک باد
الاعتزاء والعزو نسبت کردن الناصیة موی پیشانی
النواصی جمع الاستعمار زندگانی دراز دادن وآبادان
کردن خواستن الارابة بگمان افکندن التخسیر
زیان کردن وهلاک کردن صاح بانگ کرد یصیح
صیاحًا الصیحة بانگ الحنذ در زمین بریان کردن
نکر نشناخت ینکر نکرا الایجاس بیم در دل گذاشتن
حیضت حایض شد الوراء فرزند فرزند العجوز پیرزن
الشیخ پیر مرد المجید والماجد بزرگوار الروع ترس
الانابة بازگردیدن با خدای عز وجل ضاق بهم ذرعا
درماندگان خویش یوم عصیب روزی سخت یهرعون بی
شتافتند الاهراع شتافتن وترسانیدن ولرزیدن

الضیف مهمان التسییر راندن العاصف باد سخت
الموج موج آب ازبهت آراسته شد حصیدًا درود
کان لم تغن بالامس گویی که نبود دی زهق در
رسید یزهق زهوقا القتر گرد سیاه الاغشاء
در پوشانیدن مکانکم ای الزموا مکانکم
بباشید بر حال خویش التزییل جدا کردن الا
سلاف ازپیش فرستادن وسلف دادن التغا
رق یک دیگر را اشناختن ای اری و رنی
وبخی خداوند من الشان کار الشئون جمع
الافاضة خوض کردن در حدیث وازی فرا
شدن غرب دور شد وغایب شد یغرب غروبا
العسر جبر کی الاجتماع اتفاق کردن
عمد پوشیده لغت نکردانید بلغت لغتا

الکبریا بزرگواری کردن و پادشاهی النبوة
جایگاه کردن تبوا بساریذ شما دون مبوا
صدق درامدن جای نیک فلولا کانت قریة نبود
هیچ دیه الطمس محو کردن ربنا اطمس علی
اموالهم بارخدایا سیه کردان مالهای ایشان
الشد استوار کردن الغرق غرقه شدن
التنجیة بر بالا او کندن ننجیک ببدنک بر بالا
اوکنیم ترا بارزه تو **سورة هود علیه السلام**
الثنی دوتا کردن و واکردانیدن و دم شدن
الاستغشا جامه در سر کردن الثوب جامه الثیاب
جمع ای امرتا مدتی لبوس تومید شوند کفور
ناسپاس التلو ازپس فرا شدن لاجرم حقا
الاخبات فروتنی کردن الرشید راه نماینده السری

والاسرا بشب رفتن القطع والجنح والزلفة والطا یفذ
پاره از شب الزلف جمع الالتفات بازپس نگریستن
عالیها زوران سافلها زیران السجیل سنگ
وگل منضود برهم نهاده ینضد نضدا الودود دوست
دار مطیعان الرهط گروهی کم از ده زجم
سنگسار کرد و بینداختن و سخن گفت
ونغزین کرد الظهری از فراموش کنند وپشت
بزان ارتد الارتقاب چشم داشتن بعدها الک
شد بعد بعدا و بعدا قدم در پیش رفت یقدم
قدما وقدما الایراد در آب آوردن الورد
والورود در آب امدن الورد السحور الرفد
عطا دادن الرفد عطا التبیب هلاک
کردن التکلم سخن گفتن شقی بدبخت شد

بشقي شقاوة و شقا سعد نيك بخت شد يسعد
سعادة الزفير ناليدن و ابتداى بانگ خر
الشهيق اخر بانگ خر الحذ بريدن ركن
ميل كرد بركن ركونا الطرف كناره اولو
بقية خداوندان تميز و دين الاتراف
در نعمت دنه كردن و دنه كرفتند كرد ايدن
اعملوا على مكانتكم بباشيد بر عادت و حالت
خويش

سورة يوسف عليه السلام

يا ابت اى پدر من الرويا خواب ديدن العصبة
كروه از جمل تا صد طرح بيفكند يطرح طرحا
الغيابت بن چاه الجب چاه الالتقاط برچيدن
الغد فردا بعد غد پس فردا رتع چرا
كرد يرتع رتوعا الذئب كرگ الذئاب جمع

العشا شبانگاه القميص پيراهن التسويل
بيار استن جمل خوب شد يجمل جمالا فهو جميل
فادلى دلوه بركشيد دلو خويش البضاعة
پاره از مال كه بجاى فرستند زهد بى ر
غبت شد در چيزى يزهد زهادة الاكرام
گرامى كردن المراودة بخويشتن خواندن
با چيزى و بود بعن و كسى را بر كارى
داشتن و بود بعلى التغليق در دربستن
هيت لك فراز اى هيت لك ترا بيار استيم
معاذ الله والعياذ بالله پناه كيرم بخداى
قد بريد بود قدا سيدها شوهران زن را
سجن در زندان كرد يسجن سجنا السجن زندان
السجون جمع القبل پيش الخاطى كناه كار

الخاطبون جمع الفتى مرد جوان و غلام الفتية و الفتيان
جمع شغفها حبا بميان دل او رسيد دوستى بشغف
شغفا متكأ مجلس و گويند طعامى السخين
السكاكين جمع الاكبار بزرگ داشتن حاش لله
و حاشا لله اى معاذ الله الاستعصام خويشتن نگاه
داشتن و جنگ در زدن الصبوة و الصبو و الصبا
بدل كسى ميل كردن عصر شيره كرد بعصر
عصرا الخبز نان جاى برست بچو جاه بضع سنين
هفت سال البضع از سه تا ده سمان فربهان جمع
سمين عجاف لاغران جمع اعجف الاخضر و الخضراء
سبز الخضر جمع و اخر يابسات و هفت ديگر
خشك العبارة خواب گزاردن اضغاث احلام
خوابهاى شوريده الضغث دسته گياه حلم خواب

كرد حلم حلما و حلما الاذكار و ياد آوردن بعد امة
پس از يك چندى الامة فراموش كردن زرع
كشت كرد و برويانيد يزرع زرعا دابا ى بـ
داب پيوسته كارى كرد حصد و بر چيد آزان
براب دابا و دوبا ما خطبكن چيست حال و قصة
شما عيث بسيار انيذ بعاث عيثا البال حال
و دل الحصحصة هويدا شدن حق التبرية
بيزار كردن مكين با مكانت و منزلت
الاخلاص براى خويش ويژه كردن التجهيز
ساز كردن الجهاز ساز مسافر و عروس و مرده
ستور و دعنه اباه زده بدو ذكى در خواهم
او را از بهر الادخار نا شناختن الرحل بار دا ن
الرحال جمع الاكتيال بپيمودن فرا شدن الميرة

خوار باز آوردن مبر مبرا الصاع والصواع و
السقاية والمكيال پیمانه وگویند مشربه
کازوی اب خورند العیر کاروان الاقبال
روی فرا چیزی کردن وروی فرا کسی کردا
نیدن ففدکم یافتن حمل بعیر شتروار
الزعیم والکفیل والقبیل پاینداننا الله
بخدای الوعا والظرف ناردان الاوعیة
والظروف جمع الاستخراج بیرون اوردن انم
شرمکانا ای ضیقا شما اید بتر کردار الاستینا
س نومید شدن خلصوا نجیا بیک سو شدند
راست گویان بیرح از جای فرا تر شد نبرح
بروکلا یا اسفی ای اندها الکظیم خشم فرو خورند
تفتؤا ای لا تفتؤا همیشه الحرض انک اندوه یا جسم

وتن او گداخته باشد شکا نالید یشکوا
شکایة وشکوی البث سخت ترین اندوه
التحسس خبر جستن من روح الله از رحمت
خدای مزجاة اندکی الاجدار اذن الاحتیا
برگزیدن التثریب سرزنش کردن
بان بصیر اکر دذ بیناه ریح یوسف بوی
یوسف التفنید بخرفی وعجز و دروغ منسوب
کردن القدیم دیرینه القدما جمع الحدیث والمحدث
نو فارند گشت العرش تخت البدو بادیه
الالحاق دررسانیدن و دررسیدن ۵ ه
سورة الرعد العماد ستون العمد جمع
والعماد بناهای بلند جمع عمادة الرواسی
والراسیات کوههای بیخ اور التجاور

بایکدیگر همسایگی کردن قطع متجاورات دبهها
بیکدیگر نزدیک الصنوان خرمابانی از یک
اصل رسته جمع صنوة جدید نو شد جد جدة فهو
جدیدة المثلات عقوبتها جمع مثلة و جمع مثلة مثلات
الاسقاب داذن کسی را برای زمین المقدار اندازه
سرب بیرون شد بسرب سروبا فهو سارب ای
ظاهر المعقبات نگاه بانان لا مرد له بازگرد انیدن
نیست او را الولی و الوالی قیام کننده بکار کسی
الولاة جمع المحاولة والمماحلة والمحال مکر کردن
و کید کردن با کسی الکف بجد الاکف جمع الظلل
سایه الظلال جمع العداوة و العدوة بامداد الغدوات
جمع السیل و السیلان رفتن آب الزبد کف دریا
برسر آبها الربو افزون شدن و بالا کردن الجفا

ان خاشاک که رود بر کنارا فکند الغثا خاشه
بر سر آب مکث درنگ کرد بمکث مکثا
قدر نفقه بر عیال تنگ کرد یقدر قدرا العقبی
و العقب سرانجام طوبی لهم خنک ترا بشارت المتاب
بازگشتن جای قارعة داهیة یعنی سختی قرع کوفت
بقرع قرعا الحلول فرو آمدن بظاهر من القول
ای بباطل من القول اشق سختتر افلم ییأس
الذین امنوا ای بندا نستد الحق ستردن الا
ثبات ثابت کردن و نبشتن التعقیب و الکردا نیدن
و حکم کسی را فسخ کردن و ازپی در داشتن
ام الکتاب لوح محفوظ

سورة ابرهیم علیه السلم

ایام الله عقوبتهای خدای تعالی در امتان پیشین
الو تعبدیهم الصدید زرداب التجرع فرو خوردن

جنبش واج بزان مانذ الاساعد بكلوا فرو بردن الرماد
خاكستر الاشتداد سخت شذن ودو يزن يوم
عاصف روزي سخت جزع ناشكيبايي كرد
تجزع جزعًا فهو جازع خاف مقامي بترسيد
از ايستاذن بيش من المقام جاي ايستاذن
الصراخ فرياد رسيذن الاصل بيخ درخت
وبنياد هر چيزي الاصول جمع ثابت استوار
الفرع شاخ درخت الفروع جمع احلوا فرو
اوردند الاجتثاث از بن وبيخ بر كندن وبر
يذن البوار هلاك شذن القرار آرام كرفتن
والقبر بقر وبقر الخلال والمخالة باكسي دوستي
داشتن الاحصا شمردن وتوانستن ودانستن
حب دوري كرد تجنب جونًا هوى لرزو مسند

كشت وفرو امذ وفروذ اورد بهوي هويًا
شخص چشم بهن باز مانذ بشخص شخوصًا الاهطاع
شتافتن وتيز نكريستن الاقناع بيفراشتن
سر در نكريستن وخورسند كردانيذن الطرف
چشم برهم زذن وافيدتهم هوا ودلهاي ايشان
لرزذ خالي اند زال بكشت يزول زوالا التقرين
قرين كرذن بايكد ديكر مقرنين باهم نشستن
الاصفاد بندها جمع صفد السربال پيراهن
السرابيل جمع القطران روغني است كي
در اشتر كنن مالند **سورة الحجر**
رب وربما چند الالها مشغول كردن الامل
بزور سيذن الجنون ديوانه المجانين جمع السلك
در آوردن السلوك در راه شذن الاولين

نماذ بیشتان ظل روز کذاشت بظل طلو الاعرج

بناء الاشد بحرج عروجا التشکیر بشتن جشم التنزل

فروامدن بروجا یعنی منازل شمس وقمر الاستراق

دزدیدن کوش فرا داشتن الشهاب پاره آتش

و کوبندکی ستاره کی بشب روذ جون پاره آتش

الشهب جمع المواقح باذهای که میغ اورذ و درختان را

ابستن کند جمع لاقح الخازن نکاه بان الخزنه

والخزان جمع الصلصال کل خشک الحما لوش مسنون

بوی کرده بد السموم والحرور باذ کرم السریر تخت

السرر جمع التقابل در برابر یکدیکر نشستن

نصب رنجه شد بنصب نصبا نمرنجد یقنطون نومید

می شوند قنط نومید شد بقنط قنوطا فهو قانط

مضی بکذشت یمضی مضیا و مضیا فهو ماض

فضح

رسوا شد بفضح فضوحا لعمرک بزندکانی تو السکر

والسکر مست شدن لفی سکرتهم در مستی و جهالت

خویش الاشراق روشن شدن و در روشنی روز

شدن التوسم جای اوردن بنشان الایکه بیشه

لبامام مبین در راهی روشن الحجر دیار ثمود ام القرآن

و فاتحة الکتاب والسبع المثانی والصلوة سورة

فاتحة المثانی سورتهای دراز و کوتاه از قرآن

ازواجا کونها جمع زوج واخفض جناحک

تواضع کن الخفض فروداشتن اواز و فروا

نهادن و جوش زیستن الاقسام قسمت کردن

عضین پارها جمع عضه یعنی ایمان اوردند ببعضی

وکافر شدند ببعضی فاصدع بما تؤمر بجای اور انچ

می فرمایند ترا الصدع بجای اوردن فرمان و شکافتن

فتن

البقر مرك **سورة النحل** بالروح بوحى
النصفة والمنى ان آب كى نجد اند بوذ الدفؤ بشم وجدا
جهار بايان الاراحة جهار بايان را شبانگاه باماوى
بردن وراحت داذن وبراسوذن وبراسايانيذن
السرح جراكذاشتن ستور وبجرا كردن السروح
جراشذن الثقل بنه وحقد الاثقال جمع بشق الانفس
بدشخوارى تنها المشقة دشخوار امذن ودشخوارى نماذن
بوكسى البغل استر البغال جمع قصد السبيل بيدا
كردن راه وبعدى بعن ونيم كردن وبعدى بعلى
الاسامة بجرانيذن مختلفا گوناگون طربانا ن
لبس دربوشيذ يلبس لبسا المواخر شكافند
كان آب را جمع ماخرة المبد بكرديذن وجنبيذن
العلامة نشان العلامات جمع فاتى الله بنيانهم بيفكند

بناهاى ايشان السقف والسقف آسمان خانه
السقوف والسقف جمع فالقوا السلم كردن نهادند
العدن مقيم شذن بجاى حق درست شذ وسزاوار
شذ حقا الجهد كوشيذن ورنجانيذن اهل الذكر
يعنى اهل علم خسف بزمين فرو برد اورا
التخوف ترسيذن وبكم كردن التفيؤ فراز گشتن
سايه الداخر خوار الدخور خوار شذن وصب دايم شذ
يصب وصوبا فهو واصب جاء زارى كرد خار
جوارا الاشتها آراز كردن ظل گشت التوارى
بنهان شذن دس نهان كرد وبنهان بفرستاذ يدس
دسا الافراط فراموش كردن وكم كردن
الفرث سركين شكنبه الفروث جمع اللبن شير السوغ
بگلو فرو بردن وبگلو فرو شذن سايغا گوارنده

السدر بیذ حرها النحل زنبور انگبین ذللا رام کرده کان
ارذل العمر فرومایه ترین زندکانی یعنی خرفی الحافد نواده
بیروبند الاحفاد والحفدة جمع المملوک درم خرید الممالیک
جمع کل وبال اللجم تکرستن ودرخشیدن برق الهوی
والجو میان اسمان وزمین الاستخفاف سبک داشتن
وسبک کردانیدن الظعن ازجای بجای شدن الوبر
والصوف پشم الاوبار والاصواف جمع الشعر موی
الشعور والاشعار جمع الاثاث جامه پوشیدنی وافکندنی
وقماش خانه اکنانا غارکوه جمع کن الاستعتاب اشتی
کردن خواستن واشتی کردن القوا الیهم القول یعنی جواب
دادند ایشانرا انبیا ناهویدا کردی التوکید استوار
کردن الغزل ریسمان النکث تاب بازدادن ریسمان
النکث ریسمان تاب بازداده الانکاث جمع قوی

نیرومند شد یقوی قوة فهو قوی دخلا ای عشا وخیانة
نفذ برسید ینفذ نفادا الاعجمی والاعجم بسته زبان عربی تازی
زبان کان امر بود اماهی ببیش رود در دین سورة
بنی اسرائیل المبارکة برکت کردن یقال
بارک الله وبارک فیه وبارک علیه وبارک له برکت کرد
برو الی المسجد الاقصی مسجد بیت المقدس الاقصی دورتر
وقضینا وحی فرستادیم ما مبصرة وبصیر ارا روشن
الجوس کشتن درمیان سراها برای غارت الکرة دولت
النفیر گروه لشکر الحصیر زندان الاساءة بدی کردن
طایره یعنی کردارش ونبرکا وکتابا منشورا نامه
بازگشاده النشر بازکردن جامه ونامه واشکارا
کردن خبر وزنده کردن النشور زنده شدن الامر
والامار بسیار کردن الاولی والعاجلة دنیا

الذم نکوهیدن ولمذا فوایم ما الخطر بازداشتن
اف کلمه استن [illegible] دو [illegible] ذل تنگی کویند بفو بانک
بزد بهر نفوا النز بین بوردن الاداب انک باهمه
جیزهی باجزای تفاعل کردن الاوابون جمع التسبیح
تسبیح کردن وهمه [illegible] کل له اواب همه بازو
تسبیح کنند التبذیر مال باسراف خرج کردن میبولا
اسان الحیر مانده شدن ودرجا بیذن ومانده کردن وبر
هنسکردن اندامی از اندامها وبستدن جمله مال کسی
بسوال والغابر نخیر ونخیر محسوداً الجذو نفی دیت
الغفو والغفوا دبی فرا شدن الحطی خطا کردن القسطاس
برادو برکو راست کلا وکلتا باهر دو مرح شاد شد مرح
مرحا ولا تمش فی الارض مرحا [illegible] دربس [illegible] خرا
مان وناریذن السبو بز الطول درازی شدن الاصغا بر
کرندن

وصاف کردن المقور والتفا [illegible] رمیذن والغابر بنفرو بنفر
ستر بوشید بستن ستراً مسحوراً ای عقل الرتیم والرفات
استخان ریزیده الحلق والحلیقه والحبله والبنین والانام
والوری [illegible] کان الخلایق والبرایا جمع الاعادت واکرها نیذن
الحدید اهن الانغاض جنبانیدن التحویل کرد انیذن سطر
بنبشت [illegible] ارابنکای دیدی تو مرد ارابنکما
ارابنکم ارابنکی ارابنکما ارابنکن انمه خطاب مذکر و مونث
تا بنصب بوذ رکان دروی تاکید خطاب را است التکریم
والتکرمه والاکرام گرامی کردن الاحساد [illegible] وبن
برکندن ولو نیشد بردهن ستو کردن وسعیث کردن
ملح بنات راو مجب کردن [illegible] را التخریب والخرنه
لزموذن الوقر غلم کردن الوفد عام شذن الاستفزاز
حرص کردانیذن بر ناصواب وسبک کردانیذن فارا د

ان يستفزهم خواست كه بيرون كند ايشان را الصوت و
النغمة آواز الاصوات و النغمات جمع الاجلاب فراهم آمدن
و بانگ بر زدن و يارى دادن و اجلب عليهم بخيلك كرد
كن بريشان سواران خويش و رجلك و پيادگان خويش المشا
ركة همبازى كردن باكسى الجانب والناحية والنحو والجنب
سوى الجوانب والنواحى جمع الحاصف بادى كه سنگ ارزيزه
اخرى يكى بار ديگر القاصف شكننده السبح جوينده حق و برده
ضعف الحيوة اى ضعف عذاب الدنيا افزونى عذاب دنيا الممات
والحيف والمنون والمنية تقدير مرگ الدلوك بگشتن آفتاب
در وقت زوال الغسق اول تاريكى اغسق تاريك شد يغسق
غسوقا فهو غاسق وقرآن الفجر يعنى نماز بامداد التهجد
بيدار بودن بشب و خفتن نافلة زيادتى النافلة والنفل
والفضيلة والتطوع طاعتى كه نه فريضه بوذ و نه سنت

النوافل والفضائل جمع مدخل صدق در آوردى نيكوى زهوقا
باطل شوند الحرف والجانب كناره ناى بجانبه دور انگند خويشتن را
العادة والشاكلة والطريقة والخلق خوى و سيرت الشكل
والشبه مانند الاشكال والاشباه جمع الاجتماع باهم آمدن
چيزى و بجاى بردن رسيدن الظهير والعون والرد يار
الكفر انكار كردن حق التفجير راندن آب الينبوع چشمه
الينابيع جمع الاسقاط بيفكندن الكسف پارهاى
ميغ بودن جمع كسفة قدرى بيالايد برفى دقيقا الخبو فرو بر
مردن آتش المنوع و القتور بخيلى كردن تنبند الثبر
هلاك الآخرة يعنى قيامت لفيفا درهم بجيده نزل فرو
آمد بنزول تنزيلا على مكث بر آهستگى الذقن زنخ الاذقان
جمع زنخدان الاذقان يعنى على الاذقان يعنى سجده مى كنند
الخشوع والخضوع فروتنى كردن والجهر بصلاتك اى

بفوائد المخافة بروم خوانند **سورة الكهف**
قيمار است جمع هلاك كرده بخع لجعا فهو باخع الاسف اندوهكين
كردن وخشم كرفتن الصعيد روي زمين الجرز بي بات اصحاب
الكهف هفت جوانمرد بوده اند وسكي كه سيصد ونه سال در
غاري خفته مانده اند الرقيم تخته بود نام ايشان برآنجا
نبشته وكويند نام ديه ايشان است الهيئة ساختن
فضربنا على آذانهم يعني در خواب كرديم ايشان را ربطنا
على قلوبهم ببستيم بر دلهاي ايشان صبر ويقين شططا
كفتاري دور از حق مرفقا چيزي كه بدان رفق كيرند
مرتفقا منزلي تطلع برآمد آفتاب واخ بدان ماند وبنشيند كه
كسي شد بطلع طلوعا التزاور بكرديدن الانوار بجسبيدن
وذات اليمين سوي راست وذات الشمال سوي چپ
غرب فرو شد آفتاب وماه وسپتان بغرب غروبا فرض

بكرديد از چيزي بقرض قرضا الفجوه فراخناي الارشاد
راه نمودن بحق ايقاظا بيداران النقظان والنقظ بيدار
التيقظ مصدر نقظ رقد خفت برقد رقودا ورقادا
فهو راقد الراقدون والرقود خفتكان الذراع ارش
الاذرع جمع الوصيد پيش آستانه در لوليت هرابيه
ببشت برآوري فرو بكرنجت بري قوار الورق درم
الاوراق جمع التلطف لطف كردن الاعثار ديدمور
كرداينده رجما بالعيب كمان بردن بغيب المارات
والمراء ستيهيدن ابصر به چون بينا است او واسمع
چون شنوا است ملتحدا پناه كاهي الالتحاد بجسيدن
صبر باز داشت بصبر صبرا واصبر نفسك باز دار
ششش تن خويش را العدو بدويدن وبكرداينده ولا تكذا
لز چيزي ولا تعد عيناك باز كه فرانكذارد دو چشم

نو الاعغال

غافل کردن و فرو گذاشتن فرطاً بشیما فی السرادق
سرا پرده الاغاثة فریاد رسیدن المهل و العطر مس
گداخته شوی بریان کرد بشوی شیاة النخلیة
دیو دبر کردن السوار و الاسوار دست او رنجن الاساور
جمع السندس دیبای تنک الاستبرق دیبای ستبر
الاتکا تکیه زدن الارایک تختها آراسته جمع اریکة
جف کرد دراو ردن خف حفا و لم تظلم و لم تنقص
المجاوزة و الحوار جواب دادن کسی را التفر گروه
انبوه باد هلاک شد بپید بید وده لکنا ای
لیکن انا. حسبانا عذاب صعیدا زلقا زمین نشوه ها
غورا بی زمین فرو شده الاستصار داد ستدن الولایة
پادشاهی و سلطنت العقب عاقبت الهشیم و الحطام
گیاه ریزه خشک الذرو دامیدن الباقیات الصالحات

یعنی تسبیح و ذکر کردارهای نیکو المغادرة بگذاشتن
الصف رسته الاشفاق ترسیدن و یمهابی عوذن الجرف
کرو می اندلن فرشتگان عضداً ای اعوانا یاران الصفرة
کتاه مزد الصفا یر جمع المو بق حاجز میان دو چیز موا
قعوها در اید گان در الجا الجدل و اکاویدن درجت الا
دحاض باطل کردن حجت. الموبل پناه گاه و ال پناه گرفت
بکسی بیل و الافهو و اید لمهلکهم هلاک کردن ابتشانرا
لا ابرح همیشه می روم المجمع جایگاه فراهم امدن حقبا دو
زکاری دراز السرب سب آشتابیار بما اتونی بیار بذیمن
الغدا چاشت العشا شام الصخرة سنگ بزرگ الحنر دانستن
الاحداث نو کردن و حدث کردن و اهن رابزدو دن الانطلاق
شی امد موا دو فرهی و نکر کاری منکر و صعب و الازهقنی
و مند برمن الارهاق در رسانیدن نفسا زاکیة تنی پاک از گناه

المصاحبة با کسی صحبت کردن الاستطعام طعام خواستن التضيف
مهمانی کردن کسی را الحايط والجدار دیوار الحيطان والجدر جمع
اتخذ وافرا کرفت یتخذ اتخذا الانقضاض فرو افتادن دیوار
بوش سنانه وخزان عاب عیب کرد و معیوب کرداند یعیب عیبا
وراءهم در پیش ایشان الغصب بستم ستدن مال و چیزا از کسی زکوة
ای صلاحا واقرب رحما ای نیکوی کنندتر و امانده روینه الکنز
کنج الکنوز جمع ذو القرنين نام پیغمبر است و کویند ولی بوده است
استطاع واسطاع توانست السبب راه و علم هر چیزی و در دو
سن الاسباب جمع اسباب السموات بارهای اسمان و کویند راهها
حمیة لوشناک حامیة کرم الاعانة یاری دادن الردم والسد بند
بستن الخرايج خراج و مزد مزدور الزبر پاره اهن المزبر جمع
یاجوج وماجوج دو کروهند که اسکندر برایشان سد ساخت المساوات
وات برابر کردن الصدفين دو کوه بلند نقب سوراخ کرد ینقب
نقبا

ماج بهم در شد یموج موجا عرض اشکارا کرد و فرا پیش امد
یعرض عرضنا الغطا پوشش ضل باطل شد اعمالهم کردار ایشان
جنات الفردوس بستانها بسیار درخت الحول والتحول از جای بجای
شدن المدد یاری المداد سیاهی دویت

سورة مریم علیها السلم

کهیعص کاف الخلق هادی العباده ی
ید فوق ایدیهم ع عالم ص صادق فی وعده خفیا نهان
الاشتعال هویدا شدن سپیدی موی در سر و افروختن
شدن اتش الشیب موی سپید شدن الرضی پسندیده
السمی همنام الهوی اپیان شدن العتو اپیان السوی تمام
خلق و تن درست هموار طا سویا راستی راست مکانا سویا
جایکاهی یکسان فی سواء الجحیم در میان دوزخ سواء للسائلین
ای تماما اوحی الیهم بشارت کرد بدیشان اتیناه الحکم والنبوة
الصبی کودکی الصبیان جمع حنانا بخشش و رحمة التقی

برهیزکار الاتقیا جمع التقی والعاصی نافرمان العصاه جمع الاسباد
ببرگ سو شدن شرقیا از سوی مشرق بوذ غربیا از سوی
مغرب بوذ من دونهم در پیش ایشان التمثل مانند چیزی شدن
البغی بی سامان کار قضی دور شد یقضی قضیا فهو قضی تا الاجاة
بیاوردن المخاض الطلق درد زه الجذع تنه خرما الجذوع
جمع النسی کوی حقیر وهر چیزی بی قیمت از ابتدا ازل
السری جوی خرد ونهر هزی تجنبانید بهز هزا التساقط
بیفتادن تساقط ای تتساقط الرطب خرمای تر جنیا
میوه از درخت باز کرده قری چشم روشن شو از شاذی یقر وبقر
قرة وقرورا فهو قر العین صوما ای صمتا امری سوی مردی
بذ المرء سوی زنی بدا الاشارة اشارت کردن المشهد جای حاضر
امذن ملیا یکجندی الحفی ذانا ومهربان لسان صدق ثنای نیکو
جانب الایمن سوی راست النجی راز بکیا کویند کان جمع باکی

عیا نام وادی است در دوزخ مأتیا آینده اللغو سخن نادرجایم
نسیا فراموش کار الاصطبار شکیبایی کردن جثیا گروهها
جمع جثوه الحتم واجب کردن الندی والنادی انجمن الری
منظر الجا که چشم بروافتد از روی خبر مرد ابیه در اغنب
المرد جای باز کردیدن وباز کردانیدن کلا حقا کلا بمعنی جا
نست هد تبعزون عد عدا الضد ههنا الاضداد جمع
ضدا ای اعدا الازاز جای سر در وی بر کفر و معصیت داشتن
الوفد گروهی کرامی الوفود جمع وردا تشنگان الانفطار
والتفطر والانشقاق شکافته شدن الهد گسستن بنا و
بکسستن اندوه و معصیت مردم را ما ینبغی نه سزد الشید
ایار کردن الرکز آواز پوشیده

سورة طه

طه ای تذکره پند دادن العلی بلند تریشان جمع
العلیا لتشقی تا رنجه شوی الثری خاک عکس العیس بار

آتش فرا کردن خلع بکشید جامه خلع خلعا النعل نعلین
النعال جمع طوی نام وادی مقدس است ردی هلاک اشد
بردی ردی الموکو تکلید کردن بر جنبی الهش برگ
از درخت فرو کردن المارب والمطر حاجت المارب
والادحار جمع الحیة مار الحیات جمع الیه بهذا السیره
جمع من غیر سوی ای برص الضم واهم آوردن الجناح
حکا زیر بازوی خویش الحل باز کشادن العقد وستکی
بر کروه العقد جمع وزیر یاری الازر پشت اشرکه انباز
کردن اورا الشرکة هنبازی کردن السول مراد قذف
بیند اختن و دشنام داد یقذف قذفا الساحل کناره رود
السواحل جمع لتصنع علی عینی تا پرورده شد بر دیدار
رفتگاه داشت من دار راه نمود بدلالة الدلیل راه
کی تا هنناک بیار ما یه ما فز الاصطناع برگزیدن و با کسی

نیکوی کردن و نا سست شدن ونیا اللبن نرم فرطر بر
کسی تعدی کرد و تعدی یعلی واز پیش بشد بفرط فرطا شتی
پراکنده دعی چرایند و چرید برعی رعیا النهیة خرد النهی جمع
مکانا سوی جایگاهی یکسان میان ما و تو یوم الزینة
روز عید سحت نیست کرد و بکاست یسحت المبلی فاضلستر
تا بیت الامثل ثم ایتو صفا پس بیایید بیاز گاه الاستعلاء
غالب شدن العصی عصاها جمع عصا التخییل کسی را
گمان و خیال افکندن فاقض ما انت قاض بکن آنچ کننده
تویی التزکی پاک شدن و زکوة مال بر دادن بساخته
الشک در یافت هوی هلاک شد الاعجال شتابانیدن
هم او را بیکلند [illegible] گردهی مردان اطال علیکم
العهد ای دراز گشت بر شما مدت مفارقت من بملکنا
ای باختیار ما او زارا بیرا بها لن ابرح همیشه من

لن نبرح همیشه ما سامری نام مردی است المحبة
ربش اللحی جمع امثلهم طریقه زیرکترین ایشان بقه
بینا شدن بصر بصارة الزهرة شکوفه المماسه والمماس
یک دیکر را بسودن و مجامعت کردن لنحرقنه بسوزیک
بسوختن ننسف پراکنیم ینسف نسفا زرقا سبز
چشمان جمع ازرق یتخافتون با یک دیکر نرم آواز دادن
القاع والصفصف زمین هامون و نرم الهیعان جمع
العقیقه ایضا جمع الامت بالا باشنه خشعت الاصوات
بیارامید آوازها الهمس آواز نرم العنو فروتنی کردن
و اسیر شدن العانی اسیر الهضم کم کردن چیزی
از حق کسی و بکوارانیدن طعام عری برهنه شدن عری
عریا فهو عریان الاضحی کرم بتابی ضحی کرم شد و با
فتاب شد یصحبون صحبا یاری کنند بیلی بلا و بلی معنیه

ضنکا زندکانی تنک الملازمه واللزام لازم کردن کسی را
با چیزی زهرة الحیوة الدنیا نیکوی و آرایش دنیا
الصحیفه نامه الصحایف جمع سورة الانبیا
صلوات الله علیهم لاهیة غافل یسرون النجوى پنهان گفتن با خدای و کم
قصمنا و چند هلاک کردیم رکض بدوانیدن ستور را و بدوید بپا
بزد برکض رکضا خمد برد آتش خمد خمودا خامدون مردکان
ان نتخذ لهوا کی فرا زن کیریم زن یا فرزندی دمغ
باطل شد یدمغه دمغا الاستحسار مانده شدن الارتفا
بستدن الرتق بستن رتقا بسته فتق کشاذ ود خه
بازکردن یفتق فتقا الفج والجاده راه روشن الفجاج جمع
الفلک آسمان الافلاک جمع یسبحون می روند السبح همه
روز فانی شدن جدل ز خدای و مشغله ان السباحه شنابت
کردن سر عجل از کل نه نه حیران کرد و دروغ کفت

ببهت بهتنا الكلاء والكلو نگاه داشتن ولا يصحبون
وند اينشانرا نگاه دارند صحبك الله نگاه دارا ذرين اخذا
نفحة اندكى النفح دميدن بوى الخردل سپندان خردو خوش
التمثال تنديس التماثيل جمع جذاذا پاره پاره نطق سخن
گفتن ينطق نطقا ومنطقا نكس سر نگوسار كرد و باز
كردانيد ينكس نكسا بردا وسلاما سرد و با سلامت
النافلة فرزند فرزند نفشت الغنم بشب چرا كرد گوسفند
بنفش نفشا التفهيم فهم كن كردانيدن اللبوس زره
و هرچه در پوشند العرض باب فروشدن و خفيفت
چيزى برداشتن ذا الكفل مردى بود استاد بنى
اسرائيل ذا النون لقب يونس پيغامبر سنت المغاضبة
خشم گرفتن تقطعوا اختلاف كردند الحدب بالا التسلان
پوييدن الايعاد دور كردن الحسيس آواز آتش الفزع
ترسيدن

الحصد والحصب هرچه در آتش افكنند التلقى بيش واشدن طوى
در نورديد نطوى كطى السجل نام فرشته است كه محابيف
بنى آدم در نوردد الابرار پاكان هاسدو آن درى ونرانم

سورة الحج

فرضنا الله فرمود خداى تعالى الذهول
مشغول شدن العلقة خون بسته العلق جمع المضغة پاره
گوشت المضغ جمع المخلقة صورت بديد آمده الطفل كودك
خرد الاطفال جمع هامدة خشكى بنات الاهتزاز جنبيدن
بهيج وبهى زيبا ثانى عطفه دوش كردانيده از كبر ولبس
العنبر وبدبارى وهم جاى است السما سقف خانه ثم ليقطع
اى ليختنق الاحشا زهره شدن المجوس گبر الحوس جمع
بفصل عضو من قطع كنند مت برنجت يصب صبا صهر گداخت
بصهر صهرا المقمع گرز و تازيانه ودسته المقامع جمع اللؤلؤ
مرواريد اللالى جمع البادى آنكه بجاى بيامده باشد الضامر

بار بکم یا نج عمیق راهی دور الایام المعلومات ده روز از اول ذی
الحجة الایام المعدودات سه روز از پس عید کوسفند و انرا ایام
التشریق خوانند البایس سخت درویش التفث اخ درمناسک حج
از موی سترکستن و موی ستردن و ناخن باز کردن العتیق دیرینه
وکهن و ازاد کرده و بزرگوار العتقا جمع التعظیم بزرگ دا
شتن حرمات الله فریضها و سنتها خدای تعالی الوثن بت
و هر چه بپرستند بجز خدای تعالی الاوثان جمع الزور دروغ حنفا
بکشتیکان از ملتهای باطل سحیق دور شد یسحق سحقا فهو سحیق البدنة
والنسیکة والذبیحة اخ قربان کنند درمکة البدن والبدن جمع
صواف شترانی که برپسته دست و پای ایستاده باشند و زانوا
دست چپ بسته وجبت بیفتاد و واجب شد یجب وجوبا القانع خواهندة
قنع سوال کرد یقنع قنوعا قنع خرسند شد یقنع قناعة المعتر
انک بنا زو را عابد و لیکن خواهد المدافعة والدفاع از کسی دور داشتن

الهدم والتهدیم ویران کردن الصومعة جای عبادت الصوامع
جمع البیعة صومعة ترسا البیع جمع الصلوة کنشت الصلوات
جمع نکیری انکار کردن من البئر چاه التعطیل فروکذاشتن المشید
افراشته بنا و بکچ کردن المعاجز پیشی گرفتن بر کسی الهمز
قران خواندن التعجیز بعجز منسوب کردن ریح عقیم بادی بی هنر
الاخضرار سبز شدن نسک قربان کرد برای خدای تعالی
و عبادت کرد ینسک نسکا و نسکا المسلوعد والنزاع
با کسی داوری کردن السطو بعنف فرا کرفتن و بعدی با لبا
وحمله بردن و بعدی بعلی الذباب مکس الادبر و الذبابات جمع
السلب ربودن الاستنقاذ برهانیدن سورة المؤمنین
الیلد بهر چه ببرون کنند از چیزی چون ابه اخ بدار ماند
ع فرار مکین یعنی در رحم مادر الطرائق والطبقات طبقها
اسمان زیر یکدیگر الواحد طبق وطریقة الفاکهة میوه

الفوائد جمع طور سينا كوهى است معروف الدهن روغن الادهان
جمع الصبغ والادام نان خورش التفضل فضل و بزرگى جستن
هيهات چون دور است بعدا و سحقا دورى باد سرى شاك
القرار زمين هامون و قرار المعين آب بر روى زمين روا
كروهان الغمرة حيرة وضلالت السامر حديث كنندگان
بشب نكب از راه بگرديد ينكب نكوبا تلفح بسوزد تلفح الحافانى
يجرون چگونه مى بگردانيد شما را همزات الشياطين
از وسوسهاى ديوان البرزخ روزگار ميان مرگ تا وقت
بعث فلا انساب بينهم هيچ نسبتها نبود ميان ايشان تلفح بسوزد
بلفح لفحا كالحون ترش روى شد يكلح كلوحا الشقاوة والشقوة
بدبختى عبثا بازى كرد يعبث عبثا **سورة النور**
زنا بليد كارى كرد يزنى زنا فهو زان جلد بزنان تازيانه بزد يجلد
جلدا رأفة مهربانى كرد يرؤف رأفة فى دين الله در حكم خداى

تولى كبره تمام كرد سزا اذ تلقونه از گاه كه فرا گرفتيد
اين را هينا سهل شاع آشكارا شد يشيع شيوعا فهو شايع
زكا باصلاح آورد و زيادت شد يزكو زكاة الاستيناس
دستورى خواستن و انس گرفتن غير مسكونة كس مقيم
نباشد درو غض فرو خوابانيد چشم را و از نرم كرد يغض غضا
الخمار سرپوش الخمر جمع الجيب گريبان الجيوب جمع غير اولى
الاربة دنيه خواندار حاجت بزنان لم يظهروا كه قوى نشده اند
ان يظهروا كه عالم شوند الايم و الارملة بيوه زن الايامى والا
رامل جمع المكاتبة والكتاب بنده را بر خود فروختن البغا
زنا كردن التحصن از حرام باز ايستادن المشكوة والكوة روزن
السراج و المصباح چراغ السرج والمصابيح جمع الزجاج
والزجاجة آبگينه الدرى والدرى ستاره كه بدرخشد و درخشان الدرا
رى جمع الزيت روغن زيتون وان بار درختى است السراب

کویا بروان در نیم روز نبینند و و بهذ چنابد تمام بر از جزای عمل
او نحر الجبا دربای فراخ و دور رفزه صف رسند کرد بصف
صفا ظلمات در رسند کنده کان الرکام میغ بر هم نشستکان
الودق باران که مای بارد البرد تکرک السنا معصور روشنایی
الادهار کردن بهادن الخرق بیدا کردن بلغ الحکم بالغ شدن بلاغت
حمل در خواستن کاری از کسی لحمل الجمال الظهیرة نیم روز صلوة العشا
نماز خفتن الغواعد من زنانی که از شوی کردن نومید شده مانند
التحیة درود و باز شاهی التحیات جمع اشتاتا پراکنده کان
جمع شت السریح اراسته بلش مردمان بکانه شدن الاعرج
لنک العم براذر پدر الاعمام جمع الخال براذر مادر الاخوال جمع
السلل در رسما بنهان شدن زو بیرون امدن از میان کروهی
الملامه والدواد در بس یکدیکر بنهان شدن سورة
الفرقان الاکتتاب بنوشتن السوق بازار الاسواق جمع ثبورا

واویلا کفتن التغیظ خشم کرفتن الناهر هلاک شدن البور جمع
حجرا حرام کردن حجرا محجورا ندم امدن و پیش باز شدن و از سفر باز
امدن یعنی قدوم قدمنا ای قصدنا القصد اهنک کردن
و سیاه بودن بود ذره در کارها الهبا کرد منثورا پراکنده
بیتر نثرا مقیلا جای قیلوله عیر و غیره نجوار حرد و
فرو کذاردن التربیل هو برا خواندن التقییر هو برا
کردن و خواندن الرجاء السبات راست خواب مرج
بهم در کشاد برح مرجا ماء فراتا وعذبا ای خوش ملح اجاج
نجا شود بر رحمه حاجزی نسبا یعنی انچه حرام بود نکاح
کردن دور محارم و صهرا یعنی انکه حلال بود نکاح
وی الصهر داماد و خر خلفة از پس یکدیکر در ا
بند شکورا شکر نعمت کردن هونا اهسته سلاما
کفتاری با سلامت از کناه البیتوته بشب کذاشتن

وبشب کاری کردن غراما ای دایما لازما القتر نفقه بر عیال تنگ
داشتن قواما ای قایما الاثام باداش گناه الملعنة جزی پیش
کسی وا بردن الغرفة درجه بلند در بهشت و خانه بر بالا الغرفات
جمع والعوف جمع الجمع عبا بای داشت بعبوا عبا سورة
الشعرا طسم تخع طور سینا ومکل من السنا بلند کی الولید
کودک زاده وسره ولا ینطلق گشاده نشود الفوارک الحنث
التقیید سوگند شکستن الضیر گزند کردن والانفلاق والابراق
شکافته شدن کل فرق هر پاره الطود کوه الازلاف نزدیک
آوردن و جمع کردن الا مزمون بیشکان مرض بیمار شد
بمرض مرضا بقلب سلیم با دلی با سلامت برزت پیدا کردن البرز
بیرون آوردن الکبکبة نگونسار کردن اذ نسویکم چون برابر
برکردیم شما را الحمیم خویشاوند تنحو بر کرد و برآمد تنحتا
الریع راه بر بالا المصانع کوشکها جمع مصنع المصنع

حوض بزرگ باجاهی ناوکشیدن با کنند هضیم بهم آمده
الا هضم الکر کسر بجلو بیش بهم در شدن باشد فرهین نازکننده
فرهین نکردن بغره فرها فهو فره پس سخت بزرگ شد بغره
فرهین فهو فاره المحبر محتاج کرد ایدن بطعام و شراب
وسی جادوی کردن الشرب نصیب آب با یعلی دکمبوزدا شد
بفلی فلا وغلا فهو غال غزل معزول کرد یعزل غزلا الا
فارکاستن الاثام والکذاب سخت دروغ زن الغوک
ر الغلوی گمراه الغاوون جمع الشاعر معروف الشعر
جمع هام دوی بجای نماد وشیفته شد لعشق بیهم هیما
وهیما با سورة النمل الاصطلا با تش گرم
شدن الجان مار کاست پس بزرگ ولم یعقب ای لم یرجع
الاستیقان بگمان شدن الابزاع والدل دادن
النمل موجد النملة یکی النمال جمع الحطم شکستن وکوفتن

التبسم کمار بزن المعقر با رچنتز الهدهد پوپو الجدوا
ای لا لا یجدوا الحسابها رکردن بخرج الخب فی السموات
یعنی باران والارض یعنی نبات الاتعلوا علی کردن لیثی کردنی
نکنند سبا نام شهر بیست بیمن السکیر یکرا بیندن از حال
هکذی هم چنین الصرح سبار سرای الجة الجاکی آب بلینتر
بود لرزد ربا الیاقوت یعنی الیون جمع الیمزید سنو کردن
مرقوا ری ازاب کبنه القارورة شیشه القوار برجمع
الثعالم بم سو کنز خوردن بم باز لحتشبندن الحدیقة خرما
پنبار لحدایق جمع بهجة زیبا شد و شاد شد بیجلج کها
حجر باز داشتن حجرا الادراک دریافتن و درامد
بر دو ردمگا الوزع باز داشتن جامدة ایساده الجمود
بتفسرون الاتقان محکم کردن اللب بروی اکلندن
سوره القصص وزغ ببرد اخذ و نهی شد و قصد کرد بفرغ

و اغاو فروغا عن جنب لرحون المراضع بستانها
جمع مرضع وکر مشت نذ بکر وکزا التزقب جشم داشتن
الا استصراح فریاد خواستن الاپیمار یاد دیگر منوق
کردن و وثار عزا بردن التوجه روی فرا کردن الزود
والزیاد و ارا نزوا الصدور باز گشتن الاصدار باز
کردانیدن الرعا شبان جمع راع الاستیجار بمزد
واشدن الاجر مزد دادن تاجری مزدور کنی
مراحزوه باره کاتش الجمع جذی الشاطی کناره رود
باره زمین خلاف زمین های که بیرامن آن بود البقاع
جمع العضد بازو و بار سنشد تعضد که ای لغذ بود
که قوی کرد ابم نزا اضح فعجة قبح لعزیز کرد و زشتی
دور کرد بقبح قبحا العزی آنک سوی معرب بود النطا
و الکردن کشی کردن نثوی مقیم شد بثوی نثوبا و نثوا

مقو ثاو دنوی

التوصّل بیک دیکر بپیوستن الحرم کرد اکرد مکة حی کرد
کرد لحی جبانه حی امهاد در برد کمران الحجره احتشار سرملا
همیشه ناکوار کود کرد و بکرانی برخاست سو بواوی
کلمنبیست کی در وقت بیشما نی و نغبت کویند و بکعجب از تو
ولا یلتبیها و نلبتی نکلندان الملقی قرآن بار داده فرض علیک
القرآن ای انزل لما معاد باملک اثقالهم کناههای ایشان

سورة العنکبوت

قلب بازکرد ایند بقلب قلبا الابتدا
ابتدا کردن و آفریدن نخست بار النشاة آفریدن النشاة الاخرى
آفریدن دیکر یعنی دو وقت بعث الاستبصار بینا دل
شدن درکاری مستبصرین بینا دلان نزدیک ایشان ار بینداشت
بدانر حقیقت العنکبوت معروف العناکب جمع لحظ ابتشتی
لهی الحیوان انست زندکانی دایم

سورة الروم

الروم دستو الاصغر رومیان الواحد رومی الروضه مرغزار

الربا من جمع حبر شادمانه کرد حبر حبرا فسبحان الله ای صلوة
نماز کنید خدای تعالی را الامساء والمسی شبانکاه کردن
ویستی درآن وقت اظهر در وقت نماز پیشین شدن الانتشار
پراکنده شدن العطره والخلقة آفرینش الخلق جمع الاصناف
خداوندان فرونی کشتن و افزون شدن التصدع والاصدع
پراکنده شدن لاهرح لدبا بازکردانیدن نیست آن را محمد بکستراند
بمهد مهد الاصعرار زرد شدن

سورة لقمن

التصعیر روی بکردانیدن الخد رخ الخدود جمع الغصید اهنک
کردن ومیانه بودن انکر زشترا الاسباغ تمام کردن الخیر
غدر کردن الغدر وفاکردن الغرور بو فریبنده

سورة السجدة

مهر هوار شدن و حقیر شد بمهین مهانه فهو
مهین التجافی بیک سو شدن جنات المأوی بهشتهای
پیاختن الجرز زمین که بر و باران نیامده باشد

سورة الاحزاب الجوف اندرون شکم الاجواف
جمع ظاهر و ظهار می کنید الدعی بسوی کرفته الادعیا
جمع الحنجرة والحلقوم نای گلو الحناجر جمع دار الهجرة
یثرب و مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم عورة نا استوار القطر
کنار الاقطار جمع اللبث درنگ کردن الیسیر اندک التعویق
والعوق باز داشتن از کاری هلم الینا بیایید با ما اشحة
بخیلان جمع شحیح الدور والدوران بگردیدن یغشی علیه هوش
شد یغشی علیه هوش شود سلق زبان آوری کردن بسلق
سلقا حدادا تیزان جمع حدید البدو بیابان شدن
البادی والبدوی اندک در بیابان باشد اسوة پی بردنی
البخت ند الصیاصی حصارها جمع صیصیة و قذف درفانه
بلست بغوا وطرا والتبرج وارا سنه بلیش مردان بیگانه
مشوید الوطر حاجة التزویج مرد را زن و زن را شوهر

دادن

دع دست بدار الا تدع دست مدار الاعتداد عده
داشتن و شمردن و فرا شمار آوردن الثالث بعدی بالبا
الاماه و اکره ابنه و غنیمت دادن الاستنکاح بزنی
دادن الانی والاناه کاه امدن الادنا نزدیک کردن الجلباب
چادر الجلابیب جمع الارجاف خبرهای دروغ افکندن
المجاورة والجوار بالکسر همسایگی کردن سورة سبا
التمهن پراکنده کردن و بدریدن الالانة نرم کردن المسا بغنه
ذن تمام السابغات جمع السرد زره بپوستن الرواح
شبانگاه کردن زدران و تند شدن الاسالة نرم و روان کردن
آب واخ بدان مانند الجفنة کاسه بزرگ الجفان جمع الجابیة
حوض فراخ الجوابی جمع القدر دیگ القدور جمع راسیة استوار
شد بر بوار سوا و قدور الراسیات دیگهای استوار
در زمین دابة الارض چوب خوره المنساه عصا تبینت
الجن بر انستند پریان

العرم باران سخت و بندهای آب الخمط نوعی است اراک که
باران نخورند الاثل شور کز السدر درختی است در بادیه
المجازاة پاداش دادن قرى ظاهرة دیههای پیوسته المساعدة
دور کردن و از کسی دور شدن التفریع اندوه وا بردن و بعید
بعضی الزلفة والزلفى نزدیکی اخلاف خلف باردار للعشار
ده یک التناوش فرا گرفتن و گویند برسیدن سورة
الملائکة صعد بالا شد یصعد صعودا احملت المراة
باردار گشت زن حمل حملا الجدد خطهای چون راه در کوه
جمع جدة النعمه زندگانی دادن الاحمر سرخ الحمر جمع حمره
جمع و غربیب سیاه سیاه غرابیب جمع سود سیاهان
جمع اسود الاحلال فرو آوردن دار المقامة بهشت اللغوب
ماندگی شدن الاصطراخ بانگ کردن سورة یس
یس ای سید المقمح آنکه سر برداشته باشد و چشم در پیش

افکنده الاعشا کور کردن فی امام مبین در لوح محفوظ
النعمیر نبرومند کردن السلخ بیرون آوردن و پوست
باز کردن الاظلام در تاریکی شدن العرجون خوشه خرما
الفسیح فریاد رس تخصمون ای تختصمون با یک دیگر
خصومت کنند الاحداث گورها جمع حدث الشغل
کار الادعا دعوی کردن و آرزو خواستن الجبل والجبل
گروه بسیار فکه خوش مستم شد یفکه فکاهة فهو
فاکه و فکه الامساز جدا وا شدن المسخ از صورت مردم
بگردانیدن السکس نگونسار کردن التذلیل رام کردن
الرکوب ستوری که نشست بر آن شاید و الصلوة علی رسول الله صلی الله علیه
سورة الصافات الزاجرات زجر
کنندگان الزجر از کاری باز زدن و تهدید کردن
لازب در چسبیده شد یلزب لزوبا الاستسخار افسوس
داشتن

زجرة یک بانک بود ذی التناصر بکدیکر را یاری کردن
لذة خوش مزه الاشتراک با یکدیکر انباز کردن الکاس
قدح پر شراب الغول هلاک کردن لا فیها غول نیست دراز
بستند عقل وکوسد نیست در آن حیوردی الاتراب والنز
وف برسا بیدن شراب کسی با وا جاه ویسبذن قاصرات
الطرف زنانی کی جز شوهران خویش ننکرند قصر کم کردن باز
داشت الاعین مردم فراخ چشم العاسا زن العین جمع البیض
خایه مرغ کرد درنهفته داشت وزابو شید یکدیکر امکنون
فراپوشیده مدینون ای محمودون باداش دادکان الزقوم
درختی است در دوزخ الشوب والمزاج آمیزش زاغ بیمار
سوی حمه یی شد بروغ روغا فراغ اعلیهم ضربا ای هال
علیهم بضرب بهم زف بویدیزوزد فیفا الجحیم آتش بزرک
تل بهدوی افکند تل الجبین یک سوی پیشانی الاجنة جمع

الذبیح کشتنی مینی کشتن را انابذ نعل نام بتی است الیاسین
خاندان رسول صلی الله علیه وسلم وکفته اند الیاس واتباع او
ابق بکریخت باین اباقا المساهمة با کسی قرعه زدن من المدحضین بیجب
از مغلوبات نحن الا لمقام فروبردن الالایمنة سزاوار نکوهش
الصحرا العراء مین کوشتین البقطین درخت کدو
وبین الجنة وبیار ونیکان الیاحد سیان سرای
سورة ص مراد صدق الله ذی الذکر خداوند شرف
شرف وبزرکی ولات حین مناص ونیست هنکام کریختن عجاب سخت
عجب ان امشوا ای امشوا سپ براذ جبری لبرای خویش
خواهند الاختلاق دروغ فرا بافتن الاسباب پالا رسیدن
الاوتاد جمع ذو الاوتاد خداوندان ملک قوی
الفواق با هش امذن الفظ نام الابد قوت فصل الخطاب
بیار کردن سخن التسور بدیوار فرو شدن الاشطاط

[illegible]

بیداد کردن و از حد در گذشتن النعجه ماده میش النعاج

الاکفال جیزی بنا بیدای و اکسی دادن عز علیه غلبه کرد

در ویعر عزا الخلیط همجای و همجره الخلطا جمع الغا

جرنا و زیان و دروغ زن الفجار د الفجره جمع الصافنات

اسبانی که بر سه دست و پای ایستند و بر کنار سم چهارم جمع صافن

الجواد اسپی نیک رو و الجیاد جمع احببت بر گزیدم جز

الخیر دوستی ایشان مسحا بسودن بالسوق بساقها الرجا

ازنوم سعت برنجی المغتسل آنجا که غسل کنند البارد

سرد حنث سوگند دروغ کرد و نومید شد لحنث ضغثا

الاحبار بزرگ کان الاتراب همزاده جمع ترب الغساق

والغسلین آنچه برود از تن دوزخیان چون صدید و جراحت

الاقتحام در شدن در کاری افکندن بعنف مرحبا

فراخی باد الخصام بهم خصومت کردن التکلف از خود بستن

جیزی بودن که آن نباشد

نباشد و رنج جیزی نکشیدن سورة الزمر سبعون مکیه

واینان التلوی کژ کردن و درآوردن جیزی بنزیر

جیزی و عمامه در سر بستن هاج خشک شد گیاه الحجیج

صیحانا الاقشعرار برافراشتن التشاکس بدخوی

کردن با یکدیگر سلما و سالما خالصه شمیزاز واحهم

آمدن و بر میدن مقالید کلیدها جمع مقلاد سورة

المؤمن ثمنون آیایه حم ای حتم ما هو کائن تقدیر

کرده بود نیرها قابل التوب بدیرنده توبه مؤمنان

رفیع الدرجات برداریده با یکاههای بلند التلاق

واهم رسیدن و یکدیگر را بدیدن از فی نزدیک آمد

یازف ازفا و ازوفا الآزفه قیامت الدی الحناجر

تن ديكر خنجرها خاينة الاعين خيانت چشمها التناد
ازيكديكر رميذن التباب والتب زيان وهلاك شذن
التفويض كار بكسي كذاشتن التحاج بايكديكر حجت آوردن
تكبر تكبر كردن السلسلة زنجير السلاسل جمع السحب
كشيذن بجر باتش بتافتن وتيهي كرد وبركرد يسجر
بسجر سورة حم السجدة خمسون وايتان اقوا الحف
دو بهاي ايشان الدخان والنحوم والنحاس دود
الصرصر باذ سرد لحنس بذاختن شذ ينحس نحسا فهو نحس
انطلق بشذن آورد الاستناد دربوده شذن الانطلاق
الانطلاق بشذن آوردن الاعتاب خشنود كردن التقييض
تقدير كردن وشب ساختن لغى بيهوده كفت يلغى

لغا

لغوا الاستوا بتر الادعاء دعوى كردن وارزوي خواستن
الانشار شاخ شذن خاشعة ارامیده الكم غلاف شكوفه
الاكمام جمع العريض پهن العراض جمع الطويل دراز الطوال
مكيه جمع الافق كناره آسمان الافاق جمع سورة الشورى
خمسون ايات حم عسق لحق حلم وبجد وعلم وسنا وقدرت
من شرع بذ يذ كرد وهو بذ كرد ليشرع شرعا كلمة الفصل
قضاي سابق الجواري كشتيهاي روان المنشات باذ
بافهاي بركشيذه كالاعلام جون كوهها جمع علم ركد
بايستاد كشتي وآب وباذ يركد ركودا فهو راكد
تج الايباق هلاك كردن الشورى مشورت كردن التزو
مكيه جفت كرد اينذن سورة الزخرف تسع وثمانون ايه

انتضرب اي بكذ اينم الاقران طاقت جبنكا داشتي

التنشية ببروردن و ببالا نيذن على امة برديني في

عقبه درنى فرزندان او برث وبراه ببزار السخري

انكادرا خذمت فرمايذ المعارج نردبان و بايه بربا

لا المعارج جمع المعارج خذاوندان بايكاه هاي بزركوار

فصلها بزركوار وجعلوا الملايكة كردند فريشتكان را

على امة برديني غشاعنه اعراض كرد ازو يعيشوا عشوا

بعد المشرقين دوري مشرق از مغرب الاقتران قرين

شذن الابتاق خشم اوردن وانذهاكن كردانيذن

السلف كذشتكان الصحفة كاسه بزرك الصحاف جمع

الكوب كوزنى كوشه الاكواب جمع اللذاذة واللذة مزه

يافتن التغنيي سست كردن الابرام محكم كردن وستوه

اوردن وسخت يافتن العبد تنك داشتن يصدون

بانك كنند العتيل كفتن سورة الدخان سبع وخمسون اية مكية

مه هوا ساكن النعمة خوش عيش شذن يوم الفصل روز

قيامت غلي لجوشيذ نخلي غليا العتل بعنف كشيذن

والغابر بعتل وبعتل الاحور انك سياهي چشم سخت سياه

بوذ و سپيذي سخت سپيذي بوذ الحور جمع سورة

الجاثية ستة وثلثون اية الاجترام كسب كردن الجثو مكية

بزانو درنشستن جثيا بزانو درنشستگان جمع جاث

الاستنساخ نسخت كردن سورة الاحقاف

ثلثون واربع ايات اثاة واثرة بقية مكية

بدعا اول الاحقاف سنازل قوم عاد النجاد ز ازیکدیکر
فرا کذاشتن از کناه ودرکذرانیدن ازجینی العا
رض ابری سیاهی افکند ولم یعی و درنمانند بالجهم حال
اینشان سورة محمد صلی الله علیه وسلم ایر مدینه
فضرب الرقاب بزنید کردن الوثاق بندی کی اسیرا
نرا بذان بندند الوزر سلاح الاوزار جمع التعریف خوش
بوی کردن و شناسا کردانیدن فتعسا لهم هلاک کنند
باد ایشانرا المعاء روده والمعی روده کالی الامعاء جمع الا
سن بکشتن آب مصفی صافی کرده انفا اکنون المثل
داستان الاشراط نشانهای قیامت جمع شرط الاصمام
کر کردن الاعماء کور کردن الاقفال قفلها الاسخاط

بخشم

بخشم اوردن لحن القول معنی گفتار و ترتقصان کرد
یو ترو ترا الاحفاء الحاح کردن در سوال سورة الفتح
التوقیر بشکوه داشتن بایع بیعت کرد بیایع مبا یعة
الشغل مشغول کردن الاظفار ظفر دادن العکف باز
داشتن معرة بحختی و مکروهی التنزیل برا کنده شدن
التحدق بستردن موی التقصیر کم کردن الشطاء
اول برکی بیرون اید الازار بنیر و مند کردن
الاستغلاظ سطبری سطبر شدن الزراع برزکران
جمع زارع سورة الحجرات الامتحان بیازمودن
الحجرات حجرها جمع حجرة التحبیب دوست کردانیدن التنابز
یکدیکرا بلقب خواندن الاغتیاب غیبت کردن الشعب

قبیلهٔ بزرگ الشعوب جمع الت بکاست یالت لتا
سورة ق قاف نام کوهی است زبرجد محیط
بدنیا کتاب حفیظ یعنی لوح محفوظ مرتج شوریده
فروج شکافها التبصرة والتبصیر بینا کردانیدن
بلسق دراز شد خرمابن بیسق بسوقا نضید برهم نهاده
تبع ملکی بود ازیمن عیی عاجز شد یعنی بیا حبل الورید رگ
گردن المتلقیان فرشتگان جب راست القعید هم نشستن
اللفظ گفتن واز دهن بیفکندن عتید حاضر سکرة الموت
بیهشی جان کندن سکرات الموت جمع حاد بگردید تحید حیدا
وحیدوده الاطفاطاعی کردن الامتلاء پرشدن المزید
جایگاه زیادت التنقیب رشهرها گردیدن المحیص

کوش

گوش فرا داشتن سراعا شتابندگان جمع سریع سورة الذاریات
الوقر بار لدان التقسیم والتخشیدن الحبک راهها جمع
حبیکه قتل الخراصون لعنت باد بر دروغ زنان ساهون
غافلان سها غافل شد یسهو سهوا هجع خفت هجع هجوعا
حرم بی روزی کرده شده حرمانا فی صرة در بانگ کردن الانتصار
خویشتن نگاه داشتن ان قصد دشمن بیاری دیگری العکر
دشت بزوی زدن وروی گفتن الموسعون ای قادرون
التواصی یکدیگر را وصیت کردن الذنوب بهره خلقنا
زوجین بیافریدیم جفتی سورة الطور الرق پوستی
کی بروی بنویسند البیت المعمور خانه راست در آسمان
جهارم برابر کعبه المور گردیدن الدع یعنی راندن التاثیم

نیز منسوب کرده الکاظمین اختر کوی زیب المنون
حرارت روزگار را احلامهم خردهای ایشان التقول دروغ
بر کسی خرابافتن المصیطرة بر کسی گماشتن **سورة النجم**
النجم والثریا پروین دو مرة خداوند قوة الافق کنار
اسمان و زمین تدلّا نحت نزدیک شد قاب قوسین
مقدار دو کمان ولو نید عبقدار دو کز نزلة اخری یکبار
دیگر سدرة المنتهی درختی است در اسمان هفتم اللات
والعزی و مناة نام بتانی است کی هر قومی را بوده
است ضیزی بخشیدید از حق اللمم گناه خرد الجنین
کودکی اندر شکم مادر بود الاجنة جمع التزکیة بر نیک
کردن عطا المنتهی جایگاه بنهایت رسیدن الامناء

درخشن

درخشیدنی درخته النشاة انگیزانیدن بر بالا الاقناء
تمایه دادن الشعری ستاره است معروف الاضحاک خندانیدن
الابکار گریانیدن التماری بشک شدن سمد بازی کرده
و غافل بوده یسمد سمودا والموتفکة اهوی الاهوا بیفکندا
ختن و قصد کرده **سورة القمر** الاستمرار استوار
شدن و روان شدن الازدجار بازدن و باز ابستیزن
بر جو کسی الانهمار ریزان شدن آب الدسر میخها
کشتی جمع دسار المدکر پند گیرنده شدن سعر دیوانکی
التی علیه الذکر ای اورد ند بر وحی اشد دنه کوفته
الاحتضار حاضر امدن التعاطی فرا گرفتن الاحتظار
خطیره ساختن را او دوده در خواستند از و التسبیح

بامداد او نجای بابینر دیکر کسی شوند ادهی سخت تر و امر

تلخ تر الاستطار نبشتن سورة الرحمن علمه البیان ای

القرآن التبیان والبیان بدید کردن النجم بناتی که ساق

ندارد العصف برکشت وکویند کیاه الریحان روزی

وشاهسپرغم الفخار کل خشک المارج واللهبة الشواظ ز

بانه آتش بی دود المرجان مروارید خرد فنی نیست

شونده یعنی فنی فهو فان الجلال والجلالة بزرکوار

شدن سنفرغ زود بود که قصد حساب شما کنیم

الثقلان آدمی و پری ننفذ بکذشت ینفذ تنفذوا

ونفوذ او ردة کلکون الدهان ادیم سرخ وکویند

روغنها جمع دهن العنن شاخ الافنان جمع البطانة

استبر

استبرق البطائن جمع الجنا بار درخت الطمث مجامعت

کردن والغابر یطمث و یطمث الادهیمام سخت سیاه

شدن کیاه و غلدار سیراب النضخ بر جوشیدن آب

از چشم الخیام فیها جمع خیمة مدهامتان دو بهشت سیر

و سیراب خیرات زنانی برهنه جمع خیرة الرفرف شاخ

روانها وکویند شغزار طاء ای عبقری بساطهای کران

مایه سورة الواقعة کاذبة واکردانیدن رخ نخشایند

یرج رجا بس خرد ومرد کرد یبس بسا الا نبلثات پراکنده

شدن اصحاب المیمنة کسانی که نامه بدست راست بستانند

واصحاب المشأمة کسانی که نامه بدست چپ بستانند و

ضنن بجواهر موضنع کرد بیضن وصفنا التخلید جاودانه

کردن وفشت او دخن درونست کسی کردن وکوش دار
وکوش کردن اباریق ابریقهاء التصدیع درد سر دپا
نیدن التخیر برگزیدن الخصد خاران و درخت بار کردن
ماء مکسوب ای روان اطار دوشیزگان جمع کبرعربا
شوی دوستان جمع عروب الحنث بن الهیم اشتران
تشنه جمع اهیم التفکه شگفتن نمودن بمسبوقین ای
عاجزین الاغرام تاوان کردن المزن ابر سپید الایراء
آتش زدن الاقواء بر سیدن زاد و بیابان دبیدن
بمواقع النجوم فرود شدن جایگهاء استارگان الادهان
مداهنت کردن سینیان حطام ردح برا شودی
سورة الحدید الاقتباس فرا گرفتن آتش وعلم الالتماس

جستن السور بارو حی تولیکم ای اولی بکم التفاخر با یکد
دیگر فخر کردن التکاثر خم نورد کردن بیسیاری قوم ومال
برابیا فرزند بیبراد برا الرهبانیة برریدن رهبانی
الابتداع نوافریدن سورة المجادلة الاشتکا بنالیدن
وگله کردن النجا و دیگر دیگر را جواب دادن التماس
یکد یگر را بسودن الساحی بایکد یگر راز گفتن التفسح
فراخ بازنشستن فسح فراخ کرد یفسح منسحا و فسحة المناجات
راز گفتن الجنة سپر الجنن جمع الموادة دوستی داشتن
بالکسی سورة الحشر الحصور حصار رها الاحتساب پر
ستیدن التخریب خراب کردن الجلا از خان ومان بیرون
شدن و بیرون کردن اللینة درخت خرمابن الالحاف

نو يابيدن ستور الوكاب اشتوانى نششتوا شايند و لة
كردان حاجة حشم و حشمدى حصاحة والحد دو بيشى
التخضير اشتوار كردن القدوس پاك از عيب السلام
بى عيب المؤمن ايمن كننده سورة الممتحنة اسوة پى بردى
المعاداة دشمنى داشتن باكسى بعصم الكوافر نيكاحهاء
زنان كافر سورة الصف رص استوار براو در يرص
رصا سورة الجمعة حملوا التورية داد نديتورية ايشانرا
اسفارا كتابها جمع سفر سورة المنافقون خشب
چوبها جمع خشب التسنيد فراديوار كذاشتن التلوية
نيك پيچانيدن سورة التغابن التغابن بريكديگر غبن آوردن
سورة الطلاق اولات الاحمال زنان ابستن العدة

باكى

باكى زن در عدت الاعظام بزرك كردانيدن الوجد
والجدة توانكرى التعاسر دشوار كرفتن كار
بايكديكر عدا با تعرا اى عزا ى حول د منكر
سورة التحريم التحلة والتحليل حلال كردن صغى و
صغى خسيد يصغوا و يصغى صغوا اثبات زنانى
شوكنا داشته غلاظ درشتان توبة نصوحا توبه
كى صرين بشهند واغلظ و درشتى كن سورة
الملك التفوت والتفاوت فزودن وناهموار شدن
فطور شكافها خاسيا اى صاغرا ذليلا حسير
كند رجوما يستاركانى كى در شياطين اندازند جمع
رجم التميز از يكديكر جدا شدن صافات بر بار
كشوده فى مناكبها در راهها ان و كوبيند در كوهها
ولونيد در كنارها ان بد يداى اندارى الالباب
برروى افتادن سورة ن همان دهنده ولمزة
بذكوى النميم سخن چين كرد العتل درشت

ذنابالک الزنیم معروف بمزکاری وسم وسنم داغ کرد
بسم وسمًا وسمة سفسمه علی الخرطوم ز وذ بود کی
داغ کنیم اورا بر بینی سالمون تن درستان صرم
بیبرید یصرم صرما لا یستثنان ان شاء الله کفتن واستثنا
کردن الصریم شب رفتن الحرد اهنک کردن لولا
تسبحون چرا نکوییدان شاء الله لولا ان تدارکه نعمة
الکرم دریافت نعمت خدای بودی اورا التلاوم یک
دیکر را ملامت کردن عن ساق از سختی سخت
الازلاق باچرانیدن خاشعة بود شیدن سورة
الحاقة الحاقة والقارعة والواقعة والازفة والطآمة
والصاخة والغاشیة قیامت الطاغیة طغیان
حسوما پیاپی الحسم بریدن صوتی افکنده کان
جمع صریع الخاطیة کناه کردن اخذة رابیة کرفتنی
دوخ ودرد افزون الجاریة کشتی روان وعی یاد
کرفت یحی وعیا الوعی اه دل ایدن علی ارجائها ی

کنارها ان جمع جی ها وم فرا کیر بیا الشطف بار درخت
الشطوف القاصیة نزدیک الوزع بار ش پیموذن خض
بر او ثوید تحض حضا العیل و العول و العال کنتار
الاقوان جمع والاقا و یل جمع الجمع الوتین رک دل
سورة المعارج المعهن پشم رنکین الفصیلة دو زمان
لظی اتش زبانه الشواة پوست سر الشوی
جمع الایعادی دوغا کردن الهلوع بخیل و ترسنده
عزین کروهان النصب حرحبه بیای کنند جونکم
وما نمدان الایفاض بشتافتن سورة نوح
الجهار باواز خواندن و قارا ای عظمة اطوارا بارها
کبارا سخت بزرکی ودا وسوعا ویغوث ویعوق
ونسرا ولات وعزی ومنات بتانی است کی قوم
را بوده است دیارا سرای داری تبارا ای
خسارا وهلاکا سورة الجن جد ربنا جلال و
عظمت خداوند ما الجد مردکوار شزن الشطط

دروغ و ظلم فزاد و جهم رهقاً ای ذلاً و ضعفاً الحارس
پاسبان الحرس والحرس جمع شهباً ستارکانی کی بشب
برو ند چون آتش جمع شهاب الرصد نگاه بانان
طرایق قدداً گروهها باهم دل القدة گروهی نه هم
دل هرب بگریخت بهرب هرباً القسوط بیداد
کران التحری جستن صواب ماء غدقاً ابی بسیار
عذاباً صعداً عذابی سخت لبداً گروهای خویشتن
را زبر یکدیگر در افکنده جمع لبدة سورة
المزمل المزمل والمدثر جامه بسر در آورده
ناشئة الليل ساعتهای شب و گویند نماز بشب
التبتل خویشتن را از دنیا بریدن کردن و گویند
در بریده کردن التمهيل مهلت دادن الانكال بندها
جمع نكل ذا غصة در گلو گیرنده رجف بلرزید
یرجف رجفاً الكثيب توده ریگ مهيلاً ریزان و
بيلا ای ثقيلاً التشبيب سپید سران جمع اشيب

التیسر آسان امدن سورة المدثر ثیابک
فطهر دل خویش را پاک گردانیدن والرجز فاهجر
و از شرک ببر و لا تمنن تستكثر و عطا مده تا
بیشتر باز ستانی نقر در دمید ینقر نقراً و حیرا
تنها ممدوداً بسیار التمهيد نیک بگسترانیدن
صعوداً کوهی در دوزخ التكفیر اندیشه کردن
قتل ای لعن و عذب عبس و بسر روی ترش کرد
یعبس و یبسر عبوساً و بسوراً اثر روایت کرد
یاثر اثراً لواحة ذنک بکرد النکد البشر روی پوست
جمع بشرة دبر بشت بداد یدبر دبوراً الاسفار
روشن الكبر بزرگتریان جمع کبری وهی تانیث
الاکبر رهينة گرو کرده الاستنفار برمیدن
القسورة شیر و گویند تیر اندازان منشرة
باز گشاده اهل التقوى او سزای آنست کی بیر
هیزند ازوی و اهل المغفرة و سزای آنست کی
بیامرزد

سورة القيمة لا اقسم هر آینه سوگند خورم الفجور
بی سامانی کردن و دروغ گفتن امام و قدام پیش
ليفجر امامه تا تکذیب کند قیامت را برق خیره
چشم شد یبرق برقا الخسوف بگرفتن ماه الوزر
پناه گاه بصیرة دانا و گواه المعاذیر بهانها جمع
معذار التحریک جنبانیدن قرآنه ای قرائته نضرة
تازه شد ینضر نضارة فاقرة سختی پشت شکننده
الترقوة چنبر گردن التراقی جمع راق افسون کننده
برقوا رقیة مفوراق الالتفاف درهم پیچیدن تمطی
التمطی خرامیدن اولی لک نزدیک آمد هلاکت تو
سدی مهمل الاهمال فرو گذاشتن سورة الانسان
هل ای قد اتی المشج والمشیج آب مرد با خون زن
آمیخته الامشاج جمع الکافور و الزنجبیل دو چشمه
است در بهشت دگر نید مزاجها شراب بهشتیان
است التسنیم و السلسبیل دو چشمه دیگر است

در بهشت الاستطالة فاش شدن و پراکنده شدن عبوسا
ترش روی قمطریرا سخت نضرة تازگی و نیکوی الزمهریر
سرمای سخت الاولی خنورها جمع آنیة الاسر امزیدن
و اسیر کردن سورة المرسلات و المرسلات عرفا خلق
ایشان پیاپی چون بشر است و گویند بالمعروف
پیا وی العصف سخت جستن باد فالملقیات ذکرا
لحق اندکان دهی عذرا ای اعذارا الاعذار عذر
درستا و دن فرج بشکافت یفرج فرجا اقتت
ای جمعت لوقتها و هو یوم القیامة ما مهین ای سست
کفاتا ماهم ادرنن الشامخات کوهها بلند الشعب
شاخ الشعب جمع الشرر شرار آتش جمالات صفر
اشترانی زرد سورة النبأ عم اذجه المعاش و العیش
زیستن وهج بدرخشیدن یهیج وهاجا المعصرات ابرهای
نزدیک رسیدن بباریدن الفافا درختهای بهم
درپیچیده احقابا هشتاد سال جمع حقب البرد خواب

المرافقة والوفاق موافقت كردن الكاعب دختر
نار بستان الطواعب جمع دهاقا پر وكو بيند بيات
كذابا اى تكذيبا حسابا اى كثيرا ونيال كافيا صوابا
گفتار درست سورة النازعات الغرق بر كشيدن
النشط كشيدن وبستن وجف بطپيند ورتجف
وجفا الحافرة اول كار ناخرة وخرة پوشيده
الساهرة روى زمين الاعطاش باريك كردن
دحا بگسترانيد پدحواد حوا المرعى چراگاه الطام
غلبه كردن التبرين بيرون آوردن سورة عبس
التصدى امذن التلهى مشغول كردن خويشتن را
بچيزى سفرة پيبسندگان جمع سافرة بررة
نيكمردان جمع بار الاقبار گوركندن وفرمان دادن
بدفن كسى را العقب سبستن الاغلب سطبر
تركردن الغلب جمع حدايق غلبا خرما ستانهاى
بسيار درخت الاب گياه ازهر نوعى مسعفرة

روشن التتركه سورة التكوير الانكدار فرو ريختن
ستاركان وجزان العشار اشتران ده ماهه
ابستن جمع عشراء الوحش دد ودام الوحوش جمع
التسجير بيفروختن زوجت جفت كرده ايشان
باجانهاى واد رنين دركور كرده يا دواد الكشط
وابردن چيزى از دور از برى چيزى الخنس والكنس
پنج ستاره است زحل مشترى ومريخ وزهرة
وعطارد خنس پنهان شدن وباز پس شدن خنس
خنوسا الكنوس در اشيان شدن العسعسة
روى فراكردن تاريكى شب وپشت برادن ان
التنفس براكنده شدن نور صبح ونفس زدن
الظنين متهم سورة الانفطار الانتشار براكنده
وافشاندن شدن البعثرة برانگيختن وزير وز
بركردن التعديل راست كردن التركيب نشاندن
چيزى در جاى سورة المطففين التطفيف كم پيمودن

الاستیفا تمام فرا ستدن السجین زیر هفتم زمین
وگویند جاهی است در دوزخ رقم بنبشته یرقم
رقما زدن ران غلبه کرد گناه بر دل بدین برنا جیه
باز داشته تحجب حجاب و حجل با علیین در جها است
بلند در بهشت وگویند زبر هفتم آسمان الرحیق
شراب ویژه الختام مهر و سر انجام المسک مشک
وختامه مسک ای یوجد فی آخر طعم المسک التنافس
رغبت کردن التغامز بچشم اشارت کردن بیک
دیگر فاکهین شگفت کنندگان التثویب پاداش
دادن سورة الانشقاق حقت ای حق لها ان
یطیع سزاوار شد کی طاعت دارد التخلی خالی
شدن الکدح کار کردن حار بازگشت یحور باز گردد
وینقلب کاسته شد و جامه سپید گردد الحور رجوا
الشفق باقی روشنی آفتاب و سرخی از در آسمان

وسق بر آمد و بر داشت الاتساق تمام شدن و فرا
هم آمدن طبقا عن طبق ای حالا بعد حال سورة البروج
ذات البروج خداوند برجها وان دوازده برج است
حمل ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان
و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت والیوم الموعود
وعده کرده روز قیامت و شاهد روز آدینه و مشهود روز
عرفه الاخدود شکاف اندر زمین الالتهاب افروخته
شدن آتش الوقود ای ذات الالتهاب الابدا
ابتدا کردن و آفریدن نخست باز المعید از نو کننده
دیگر بار سورة الطارق الطروق بشب آمدن
الطارق ستاره صبح ان کل نفس نیست هیچ تن لما
علیها حافظ مگر بر آن نگاه بانی ماء دافق ای ریخته
و جهنده الترائب استخوان سینه الترائب جمع ذات
الرجع ذات المطر الصدع شکافتن قول فصل گفتاری
جدا کننده میان حق و باطل الهزل بیازی سخن گفتن

دويدا اندكى سورة الاعلى احوى سياه بام الاقراء
قرات برداشتن وقران خوان دن كرج ايندن
التجنب برحين ندن اجيزى سورة الغاشية
آنية وان بغايت كراى دسيدن الضريع نوعي اشت
ازخار خشك الاسمار فز برنزن كمهان ناعمة نارتن
اذ اثرنعمت لاغية اى لغوا النمرقة بالش برنششتن
النمارق جمع زرابي بساطها جمع زربية السطح
بكستراتيدن سورة الفجر الشفع جفت الوترطاق
الحجر خرد نام قبيلة است الجوف بريدن وسو
لاخ كرهن دقطع كرهن مسافت السوط تازيانه التنعيم
نبازبر برودن التراث ميراث اللمم كرهن كرهن
جما بسيار الايثاق استوار بستن سورة البلد
الحل انحرام بيرون امدن فى لبدا فى شق وشقة
لبدا بسيار الشقة لب الشفات جمع الجز يله ري
العقبة سره فلا اقتحم العقبة كذار نكرد عقبة را

فكر دقبة ازاد كردن نفرة المسغبة كرسنكى المتربة درد
ويشي المؤصدة الرحمة الايصاد دربستن سورة
الشمس والشمس وضحيها اى ضياؤها يغشيها اي
يسترها بطغويها اى بطغيانها الطحو بكسترانيدن
الالهام فرادادن التدسية كم نام كردن وبنهان
كردن السقياء الشرب لهم اب الدمدمة خشم كرفتن و
هلاك كردن سورة الليل الليل شب التردى هلاك
شدن التلظى زبانه زدن اتش التجنيب دور كردن
سورة الضحى سجى بيارامييد شب يسجوا سجوا التوديع
بدرود كردن سورة الانشراح الانقاض كران كردن
سورة التين التين والزيتون دو كوه هست بمكة تنين
مبارك دو نيكوا الغيرا فى البلد الامين مكة التقويم راست
كرد فى احسن التقويم در نيكوترى سورة العلق
الرجعى باز كردانيدن الشفع كشيدن وسوزانيدن الزبانية فرشتكان دوزخ جمع زبينه سورة القدر

ليلة القدر شب قدر سورة البينة الانفكاك واكشاذن
وايستاذن سورة الزلزلة الزلزلة جنبانيدن اثقالها
اى كنوزها ومرتاها سورة العاديات الضبح نيك
دويذن واواز نفس اسب دراز دويذن القدح
اتش زذن الاغارة غارت كرذن اثاثتن النقع
كرد برانكيختن وسط درميانه شذ يسط وسطا
وسطة الكنود ناسپاسى كرذن التحصيل حاصل
كرذن سورة القارعة الفراش پروانها جمع فراشة
نفش پنبه باشيد يا شم ينفش نفشا فامه هاوية
اى مسكنه النار سورة التكاثر المقبرة كورستان
المقابر جمع زيارت كنيد علم اليقين دانستن
يقين عين اليقين ديذن بيقين سورة العصر العصر
روزكار الاعصار جمع والاعاصير جمع سورة الهمزة
التجميع نيك كرد كرذن التعديد شماره عده بسيار
داذن كم كرذن وباستقصا شمرذن الاخلاد جاوذانه

كرذن التمديد كشيدن سورة الفيل الفيل پيل الافيال و
الفيلة والفيول جمع التضليل ره كم كرذن وبى راه
خواندن ابابيل طهامرغان جمع ابود سورة القريش
الايلاف الف كرفتن والف داذن الرحلة سفر كرذن
الشتاء زمستان الصيف تابستان سورة الماعون
الماعون زكوة مال وقماش خانه چون تبر وديك واتش زنه
سورة الكوثر الكوثر جوى است در بهشت نام شير كشت
ويجرى لخزا الابتر دنبال بريذه وبى فرزند سورة الكافرون
الكافرون كافران سورة النصر التواب توبه پذير
سورة الحطب حمالة الحطب سخن چين المسد ليف
سورة الاخلاص الصمد نياز مندان وبهتر الكفو همتا
سورة الفلق الفلق والفرق روشنى صبح وكوبيد
جاهى است در دوزخ وقب تاريكى شب در امذ يقب وقبا
نفث در دميد ينفث نفثا سورة الناس الوسواس
والخناس ان ديو كه رهزن وشوريده كنند تمت

والله اعلم بالصواب واليه
المرجع والماب

ان الذين آمنوا وعملوا صالحات كانت لهم

اولئا

والذين امنوا

والذين امنوا وعملوا صالحات الا الله

